

شهریار و شاهنامه

سجاد آیدنلو

عضو هیئت علمی دانشگاه ارومیه

در بررسی تاریخ پرمایهٔ ادب پارسی از نظر زمانی، نخستین قلّهٔ افراشته‌ای که به دیده می‌آید، شاهکار بی‌همال فرزانهٔ توس است. این فضل تقدّم به همراه ویژگی‌ها و برتری‌های فزون‌مایه و تردیدناپذیر شاهنامه یا به تعبیری دیگر، تقدّم فضل آن بر سایر یادگارهای ماندگار فرهنگ و ادب ایران موجب شده است که هر یک از این آثار، مناسب درونمایه و نوع ادبی خویش، بهره‌های زبانی و موضوعی گوناگونی از شاهنامه بیابند که بی‌گمان یادکرد نام بزرگان و ستون‌هایی چون سعدی و مولوی و حافظ در میان این اثرپذیران، گویای میزان نفوذ و تأثیر گستردهٔ فردوسی و نامهٔ نامور تواند بود. در همین باب، یکی از شاعران برجستهٔ معاصر می‌نویسد:

بارها گفته‌ام که قرآن فرهنگ الهی و دینی ادبیات ماست و شاهنامه فرهنگ بومی و مردمی آن. هر شعر و نوشته‌ای که از ده قرن پیش تاکنون به دست ما رسیده، سرشار از این دو مایه‌بخش آسمانی و زمینی است. (بهبهانی، تابستان و پاییز ۷۹: ۶۱)

بسامد بالای تأثرات شاعران و نویسندگان از شاهنامه به گونه‌ای است که این امر را می‌توان یک «سنت وین‌مایهٔ ادبی» شمرد. اما نکتهٔ مهم و نوآیین این است که در درازنای هزار و چند سال ادب پارسی، شاعرانی نیز بوده‌اند که رویکرد آنها به فردوسی و شاهنامه بیرون از تعریف «سنت ادبی» و فراتر از آن بوده است؛ بدین معنی که اگر سعدی و حافظ و مولوی به رسم رایج و به دلیل نامبرداری شاهنامه و

1. Motif

بسیاری از شخصیت‌ها و داستان‌هایش، شاهان و یلان و روایات مشهور آن را به صورت کلی و در قالب نماد و استعاره و تشبیه و تلمیح و... به کار گرفته‌اند، برخی دیگر بسان خاقانی و قآنی آن چنان با شاهنامه انس و آشنایی داشته‌اند که به باریک‌ترین و جزئی‌ترین نکات، روایات و اشخاص نامور نامه فرهنگ ایران به درستی اشاره کرده و با هنر و مهارت به سزا از آنها برای بیان تصاویر شعری و مفاهیم سخنان خویش استفاده برده‌اند چنان که خواننده آشنا با شاهنامه بدین گمان می‌افتد که آنها به هنگام سرایش اشعار خود، نسخه‌ای از شاهنامه را پیش دیدگان داشته و با مراجعات مکرر به جزئیات داستان‌ها، آن چشم‌زدهای ظریف و اشارات بدیع را به تصویر کشیده‌اند. برای استوار داشت این سخن، چند نمونه از تلمیحات شاهنامه‌ای قآنی آورده می‌شود تا خوانندگان فرزانه خود حدیث مفصل را از این مجمل برخوانند: (۱)

یا گفتمی به کین تهمتن به سرنهاد پولادوند دیو زران‌دود مغفرا

(دیوان قآنی شیرازی، ص ۶۱)

ما ناشنیده‌ای که پی قتل تهمتن غلتاند سنگی از زیر کوه بهمن

(همان، ص ۷۸)

آن فریدون به دماوند اگر برد پناه

این فریدون ز دماوند برانگیخت غبار

(همان، ص ۲۹۷)

خلق می‌گفتند اسکندر چو در ظلمات رفت

بس گهر آورد و می‌گفتم ندارم استوار

(همان، ص ۳۴۱)

در بین بزرگان سخن‌سرای هم‌روزگار، روان‌شاد استاد محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به «شهریار» به سبب نامداری به غزل‌سرایی و پیروی از حافظ و مهرورزی‌های فراوان به خواجه شیراز، همواره از دیدگاه تأثیرات حافظ و بعضاً مولوی بر اشعار وی بررسی شده است که البته پژوهشی زمینه‌دار و درازدامن خواهد بود. اما توجه به پیشینه شکوهمند پرتوگیری شاعران گذشته و حال از خورشید همیشه تابان شاهنامه این پرسش را سبب می‌شود که آیا استاد شهریار نیز

به آیین معهود شعر پارسی، از شاهنامه بهره یافته است یا خیر؟ پاسخی که ممکن است بدون بررسی کامل اشعار و فقط با عنایت به سنت گفته آمده و نیز قالب و نوع ادبی غالب دیوان شهریار، غزل و ادب غنایی، به نظر بیشتر جویندگان برسد، این است که شهریار هم همچون مُراد شعری خویش، حافظ، به تلمیحات کلی و شناخته شده از شاهنامه بسنده کرده است؛ ولی شاید مایه شگفتی توأم با آفرین شماری از خوانندگان ادب پرور شود که بگوییم شهریار در کنار بهره گیری های کلی و سنتی از شاهنامه، در مواردی همانند خاقانی و قآنی و همچنین کهن ترین همشهری پارسی سرای خویش، قطران تبریزی، به شالوده شکنی شیوه شایع تلمیحات شاهنامه ای سخن پارسی پرداخته است و این نکته را هم در مضامین شاهنامه ای و اساطیری مورد تلمیح استاد و هم در اشارات باریک وی به روایات زندگی فردوسی می توان دید، برای نمونه در بیت:

نارون چون خیمه سبز و بلند تهمتن

بیشه ها چون اردوی باساز و برگ اردوان

(دیوان اشعار شهریار، ج ۱، ص ۳۵۴، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

رنگ سبزی که در مقام مشبه بهی برای چادر رستم ذکر شده، راست برابر رنگ خیمه جهان پهلوان ایران در روایت فردوسی است، آنجا که استاد توس از زیان سهراب پدرجوی خطاب به هجیر می سراید:

بپرسید کان سبز پرده سرای یکی لشکری گشن پیشش به پای

(شاهنامه چاپ مسکو، ۲/۲۱۳/۵۵۸) (۲)

اگر شهریار تنها همین اشاره بسیار باریک و دقیق شاهنامه ای را در سراسر اشعار خویش می آورد، کافی بود تا او را شاعر ژرف نگر در شاهنامه و در گروه گویندگان سنت شکن تلمیحات شاهنامه در ادب پارسی بدانیم؛ چراکه بیان و بازتاب درست «رنگ» خیمه رستم در شاهنامه بسی جزئی تر از آوردن نام کسان و داستان های حماسه ملی ایران در شعر است و به جرأت، ظریف ترین و دقیق ترین نکته مورد استفاده از شاهنامه است که در میان بهره یابی های گسترده شاعران گوناگون به نظر نگارنده رسیده است. (۳)

در این مقاله، موضوع «فردوسی و شاهنامه در شعر شهریار» در سه بخش

بررسی شده است: ستایش فردوسی و شاهنامه، عناصر و مضامین شاهنامه و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری در سخن شهریار، صحنه‌پردازی‌های حماسی و وزن شاهنامه در دیوان شهریار.

۱. یادکرد نیک و ستایش فردوسی و شاهنامه

توصیفات و نام‌بُرده‌های شهریار از فردوسی و شاهنامه در دو گروه قابل تقسیم‌بندی است: نخست، تک بیت‌ها و ابیات کوتاهی که به مناسبت‌هایی در میان اشعار آمده است؛ دیگر، سروده‌های ویژه بزرگ‌داشت فردوسی و مقام والای شاهنامه.

در این بخش، نمونه‌هایی از هر دو دسته یاد شده با بعضی توضیحات لازم آورده می‌شود:

همچو حافظ خلفش است و نمیرد سعدی

همچو فردوسی توسی که عجم زنده از اوست

(ج ۱، ص ۱۰۱، غزل «جام جم»)

خیمه سبز و بلند تهمتن زان فردوسی است آن والاسخن

(ج ۱، ص ۴۱۶، مثنوی «مولانا در خانقاه شمس»)

شعر، نظم بلند فردوسی است تراست گویی ترانه قدسی است

(ج ۱، ص ۴۸۳، مثنوی «شعر و حکمت»)

شاهنامه اگر نبود سرود نغمه ملّی و سرود نبود

(ج ۱، ص ۴۸۶، مثنوی «شعر و حکمت»)

ایران به چرخ زد علم فضل جاودان با کوس شاهنامه و ناقوس مثنوی

(ج ۱، ص ۱۱۲، غزل «روزگار نوین»)

مهد فردوسی توس و کوس ایران جاودانش

شاهنامه این حماسی شاهکار جاودانی

(ج ۳، ص ۲۳۰، قصیده «شب‌های شعر توس خراسان»)

هرچه فردوسی بلندآوا بود چون رسد پیش تو مشتش وا بود

(ج ۱، ص ۴۱۶، مثنوی «مولانا در خانقاه شمس»)

این تکبیت شهریار درباره فردوسی بسیار جای تأمل و نقد دارد؛ چون کاربرد کنایه «مشت و ا بودن» به معنی «رسوا» برای فرزانه توس در برابر مولوی و خوارداشت گزین بزرگان ادب به هیچ روی پذیرفته نیست. اساساً سنجش ارکان چهارگانه سخن پارسی با یکدیگر و برتری دادن یکی بر دیگری، کاری غیرعلمی و نامقبول است؛ چراکه هر یک از آنها در نوع و سبک خاصی سخن را به تعبیر نظامی «به آسمان علیین برده و در عذوبت به ماء معین رسانیده‌اند» (نظامی عروضی، ۱۳۷۶: ۶۲) و در آن زمینه قلّه‌ای از قلل دست نیافتنی ادب پارسی را برافراشته‌اند چنان که فردوسی در حماسه و مولوی در مثنوی و غزل عارفانه. بر این پایه آیا نمی‌توان گمان کرد که شهریار در نظم آن بیت بحث‌انگیز، اسیر احساسات و هیجان‌های ویژه شاعری سازگار با موضوع مثنوی «مولانا در خانقاه شمس» بوده است؟ کاش استاد زنده بود و به این پرسش و نقد پاسخ می‌گفت.

فتحعلی خان صبا خود با شهنامه‌اش

فردوسی ثانی بود ای من ثناخوان شما

(ج ۳، ص ۲۳۳، قصیده «شب شعر کاشان»)

اگرچه پایه شهنامه برتر از بالاست

ولی به حق که شهنامه هم والاست

دریغ قرن نبودش قرینه با محمود

وگر نه کلک صبا هم کم از حکیم نبود

(ج ۳، ص ۳۷۳، مثنوی «در ذکر مفاخر ادب و هنر ایران»)

فراپایگی شهنامه^(۴) در کنار شاهنامه و شایستگی فتحعلی خان صبا کاشانی به لقب «فردوسی ثانی» در نظر شهریار، برداشت درستی است که چند تن از محققان نیز بدان دست یافته‌اند و اینکه شهریار از تقلیدهای فراوان شاهنامه که شماری از آنها چون گرشاسپ‌نامه و برزنامه و بهمن‌نامه، معروف‌تر نیز هستند، شهنامه‌نامه را برگزیده و پوشیده، برترین پیرو شاهنامه‌اش خوانده است، گواه صادقی است بر شناخت گسترده استاد از ادب پارسی. مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا درباره این منظومه چنین نظر داده‌اند: «از بهترین منظومه‌های حماسی تاریخی به نظر می‌آید؛ زیرا این مرد استاد از قرن هفتم به بعد تنها کسی است که توانسته است نسبت به دیگران از

فردوسی خوب پیروی کند.» (صفا، ۱۳۶۴: ۳۷۱). دکتر محمد امین ریاحی هم به عنوان یکی از دیر آشنایان با شاهنامه و ادب حماسی معتقدند که: «تواناترین و موفق‌ترین آنها در شاهنامه سرایی، فتحعلی خان صبا، ملک‌الشعراى عصر فتحعلی شاه بود.» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۳۴۰) دکتر رضا براهنی نیز همچون فاضل خان گروسی که در تذکره انجمن خاقان صبا را بر فردوسی ترجیح داده است (صفا، ۱۳۶۴: ۳۷۱)، شهنشاه‌نامه را در مواردی برتر از شاهنامه می‌دانند: «بعضی کلمات و تعبیرات شهنشاه‌نامه به مراتب قوی‌تر از اثر فردوسی است؛ بعضی از مصراع‌ها هم خیلی قوی‌تر است، ولی به دل نمی‌نشیند.» (براهنی، ۱۳۷۵: ۲۲۷)

چهار سد تن از آن شاعران فحل و فری

همه ملازمان این پهلوان شعر دری

چه عنصری دگر از خود شکسته آن خامه

به افتخار به سر بر نهاده شهنامه

(ج ۳، ص ۳۶۵، مثنوی «در ذکر مفاخر ادب و هنر ایران»)

در این دو بیت، دو اشاره به اوضاع ادبی روزگار استاد توس دیده می‌شود: نخست، بودن چهارسد شاعر پارسی‌گو در دربار سلطان محمود که در تذکره‌ها آمده است و مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد (← ریاحی، آذر ۱۳۶۹: ۷؛ همایون فرّخ، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸)؛ دو دیگر، خوارکردن شاهنامه و شاهان و پهلوانانش از سوی مدیحه‌سرایان محمودی برای خوش آمد سلطان و در نتیجه زرافشانی‌های افسانه‌ای او. از دو گوینده نامور دربار غزنوی، عنصری و فرّخی، فرّخی بیشتر از عناصر و شخصیت‌های شاهنامه به صورت تشبیهی استفاده می‌کند، اما در مدایح عنصری، جانب ترجیح ممدوح بر یلان و شهریاران حماسی برتر است (سرور مولایی، ۱۳۷۹: ۱۳۵)؛ و استاد شهریار نیز در عالم تخیلات شاعرانه، به درستی از پشیمانی او از ژانژیایی‌هایش سخن به میان آورده است. به نمونه‌هایی از بیهوده‌گویی‌های عنصری و فرّخی دقت فرمایید:

چند گویند ز شهنامه سخن‌های دروغ

چند خوانند هنرهای فلان و بهمان

(عنصری)

اگر ز دجله فریدون گذشت بی‌کشتی

به شاهنامه بر، این بر حکایت است و سمر

(عنصری)

گفتا که شاهنامه دروغ است سر به سر

گفتم تو راست گیر و دروغ از میان بکاه

(فرّخی)

ای به لشکرشکنی بیشتر از سد رستم

ای به هشیار دلی بیشتر از سد هوشنگ

(فرّخی)

چه خوش فرموده فردوسی هنر ارزانی اقلیم ایران است و ایرانی

(ج ۳، ص ۴۶۳ «جلوه خدا در هنر»)

در این سخن، تضمین مضمونی این بیت معروف شاهنامه از زبان بهرام گور آمده

است:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیر ژبان را به کس

(شاهنامه به تصحیح مول، ۶ / ۱۷۳۰ / ۵۴۳) (۵)

به آن تصویر فردوسی که از رسام ارژنگی است

بلی فردوسی توسی است در پایان

همه روحیه فردوسی و آمال پامالش

در این تصویر می‌بینی

پس از آن خدمت شایان تاریخی

به جانش هم امانی نیست

دل بشکسته از غزینن دارد می‌گریزد شب

(ج ۳، ص ۴۶۳ «جلوه خدا در هنر»)

گریز شبانه فردوسی از غزینن، از افسانه‌های زندگی فرزانه توس است که در چهار

مقاله نظامی عروضی آمده است. بر بنیاد گزارش چهارمقاله، فردوسی پس از

پراکندن سیم محمودی میان حمّامی و فقاعی: «سیاست محمود دانست. به شب از

غزینن برفت و به هری به دگان اسماعیل و رّاق، پدر ازرقی، فرود آمد و شش ماه در

خانهٔ او متواری بود.» (نظامی عروضی، ۱۳۷۶: ۶۴)

غیر از این ابیات، استاد شهریار بین دو مثنوی «شعر و حکمت» و «بامداد عید»، چند بیتی در ستایش فردوسی و شاهنامه سروده و دو شعر ویژه هم با نام‌های «یادگار جشن استاد فردوسی» و «فردوسی» برای تعظیم دانای توس در پیوسته است. در اینجا جهت پرهیز از درازی سخن، نمونه بیت‌هایی از هر یک از ستایش سروده‌های مذکور آورده می‌شود و مطالعهٔ دقیق همهٔ آن بیت‌های نغز را در دیوان استاد به خوانندگان علاقه‌مند می‌سپرد. همچنین پس از بازآورد بیت‌های نمونه، به ذکر و بررسی ابیاتی از اشعار مربوط به فردوسی پرداخته می‌شود که اشاره و نکته‌ای در آنها آمده است:

(الف)

مثل فردوسی آدمی که خدای	در سخنش آفریده بی‌همتای
آن که چون او به شعر نابغه نیست	گو خدای سخن مبالغه نیست
آن که ما را دلاوری آموخت	سرفرازی و سروری آموخت
آن که ما را زبان بسته گشود	پارسی را روان نو بخشود
من برآنم که این بزرگ استاد	ایمن همایون‌نژاد فرخ‌زاد
گر نه برسر آسمانی آیین بود	راست ایران‌پرستیش دین بود

(ج ۱، ص ۴۸۰، مثنوی «شعر و حکمت»)

(ب)

جهان در حیرت از فردوسی ماست	همه جا صحبت از فردوسی ماست
بهار و هرچه در وی هست ظاهر	بود از روح فردوسی مظاهر

چمن را آب و رنگ از خانهٔ اوست	سرود بلبلان شهنامهٔ اوست
سخن آینه‌دار طلعت اوست	سخن سنجان غلام همت اوست
گدای او بود دارا و جمشید	ز رای او بود یک ذره خورشید
به عالم این قلم‌زن کارها کرد	به شمشیر قلم پیکارها کرد

(ج ۱، ص ۴۹۶، مثنوی «بامداد عید»)

(ج)

چه فردوسی توانا شاعری شیرین سخنگویی
دلیری پهلوانی جنگجویی سخت بازویی
جهانِ همت و کوه وقار و کان نیرویی
بیان دلکش سحرآفرینش سحر و جادویی
گهی چون خسروی شیرین گهی چون عاشقی شیدا
هزاران روح گوناگون تنیده در تنی تنها
چو از شهنامه فردوسی چو رعدی در خروش آمد
به تن ایرانیان را خون ملیت به جوش آمد
زبان پارسی گسویا شد و تازی خموش آمد
زکنج خلوت دل اهرمن رفت و سروش آمد
بیالد او ز شهنامه چو شد زرتشت ما از زند
بیال ای مادر ایران از این و خشمور فرزند
به شهنامه درون فردوسی فرزند فرخ‌زاد
نه تنها در جهان داد سخن درس دلیری داد
الا فردوسی سحرآفرینا ای بزرگ استاد
چو تو استاد معنی آفرینی کس ندارد یاد
ندانم رستم و رویین تنی بوده است یا نه
تو بودی هرچه بودی رستم و رویین تن افسانه
(ج ۱، ص ۷۱۵ و ۷۱۶، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

(د)

او شاعر ایده‌آل ما فردوسی است
او پیکره غرور ملیت ماست
فردوسی توسی آن نبوغ قهار
طراح و مهندس بناهای قصص
نقاش قرون ماورای تاریخ

.....

شهنامه او سمبل فیروزی هاست
هر بیتی از آن بلندگوی فتحی است
هر نقطه آن تمرکزی از احساس

.....
او نابغه حکیم ما فردوسی است
هر قصه و داستان که او ساز کند
بر روی اساس حکمت و اخلاق است

.....
دنیا همه یک دهن به پهنای فلک
بگشوده به اعجاب و به تحسین تمام
با هر چه زیان و ترجمان دل و جان
در گوش تو بادهان پر می گویند
فردوسی و شاهنامه جاویدانند

(ج ۲، ص ۱۱۱۶، «فردوسی»)(۶)

و اینک نکات قابل بحث و بررسی اشعار ستایش فردوسی و شاهنامه:

۱. روزگار پر آشوب و فتنه خیز فردوسی و همت مردانه استاد در آن زمان آشفته:
در اوانی که داشت دست عرب
تاج یابندگان ترک نژاد
همه کس رام با مرام عرب
همه گرگ عرب نمودی میش
کفر بودی چو ترک صوم و صلوات
دل ایران از صغیر و کبیر
ادبها جمله بی ادب بودند
ادب پارسی زیان شد ننگ
ادبیات مارک نخل و شتر
رایگان بود دست بوسی ها
- همه را بسته پا و دوخته لب
همه را سربه طاعت بغداد
همه جا فرض احترام عرب
کس به مرغ عرب نگفتی کیش
ذکرشان بی سلام و بی صلوات
بود در دست تازیان تسخیر
همه از بیخ و بن عرب بودند
منحصر شد به تازیان فرهنگ
کرده انبارهای دنیا پر
ناکسی ها و چاپلوسی ها

در چنان روز خُدعه و سالوس قد علم کسرد شیر بیشهٔ توس
پنجه افکند و بند و دام گسست جادویی کرد و بس طلسم شکست
(ج ۱، ص ۴۸۰ و ۴۸۱، مثنوی «شعر و حکمت»)
بهترین گزارشگر اوضاع مورد اشاره در سخن شهریار، درونمایهٔ بیت‌های نامهٔ
پیشگویی رستم فرخ‌زاد به برادرش است که توان گفت شهریار در سرایش ابیات
مذکور، به آن‌ها نیز توجه داشته است. برای نمونه از بیت‌های شاهنامه:
نه تخت و نه دهبیم بینی نه شهر ز اختر همه تازیان راست بهر

.....
چو روز اندر آید به روز دراز شود ناسزا شاه گردن‌فراز

.....
شود بندهٔ بی‌هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار

.....
چنان فاش گردد غم و رنج و شور که شادی به هنگام بهرام‌گور

.....
زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش
(۳۱۸/۹ و ۳۱۹)

بیان این توضیح دربارهٔ بیت‌های استاد شهریار ضروری است که چیرگی نفوذدار قوم و زبان و فرهنگ تازی بر ایرانیان مربوط به دو سدهٔ آغازین ورود اسلام به ایران است و پس از آن با تشکیل حکومت‌های ایرانی نژاد این امرکاستی می‌گیرد؛ و زمان ظهور فردوسی، یعنی عصر سامانیان، دوران تعدیل یافته‌تر عرب‌گرایی است، با این حال تبعات نهضت شعوبیه و گرایش به ماندگاری ارزش‌ها و عناصر ملی به اقتضای شرایط زمان سبب رواج ادب حماسی و سربرآوردن فرزانه‌ای چون فردوسی می‌شود. روزگار زندگی استاد توس و شاهنامه‌سرایی او را چنان که شهریار نیز به درستی بیان کرده است، باید آغاز عصر برتری سیاسی بیگانگانی دیگر یعنی تاج‌یابندگان ترک‌نژاد دانست که بزرگ‌ترین فرمانروای آنها، سلطان محمود غزنوی، حامی و عامل سیاست‌های خلیفگان عباسی بغداد بود.

۲. ننگ بادا به کشور کی و جم که عرب مالک‌الرقاب عجم
(ج ۱، ص ۴۸۱، مثنوی «شعر و حکمت»)

تقریباً نزدیک به مضمون این بیت شاهنامه و یادآور آن است:

مرا مرگ بهتر از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

(۲۴۴/۱۰۰/۵)

۳. آری این گونه مرد ایران دوست	آن که چشم و چراغ ایران اوست
نه که بیش از حیات چیز نداشت	بلکه حق حیات نیز نداشت
اینش ایران سزای خدمت داد	که پیاده گریخت تا بغداد
او که دشمن نبود آه از دوست	که به دشمن برد پناه از دوست
یک چنین مرد بود در غم جان	عنصری از طلا زدی فنجان

(ج ۱، ص ۴۸۲، مثنوی «شعر و حکمت»)

داستان رفتن فردوسی به بغداد پس از گریز از غزنه و نظم مثنوی یوسف و زلیخا نزد خلیفه عباسی، از افسانه های سرگذشت دانای توس است که در مقدمه کهن ترین دست نوشت شناخته شده شاهنامه، فلورانس (۱۴۶۰ ه. ق.)، نیز آمده است: «فردوسی را نیز آن اشارت موافق آمد. زر بستد و روی به بغداد آورد و در آن عهد خلیفه القادر بالله بود.» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۸۵). دکتر ریاحی زمان به وجود آمدن این داستان را دوره شدت نفوذ خلافت در ایران و از جانب حامیان آن می داند (همان، ص ۷۹). آخرین مصراع مثنوی هم ناظر است بر این بیت از قطعه معروف خاقانی درباره عنصری:

شنیدم که از نقره زد دیگدان	ز زر ساخت آلان خوان عنصری
۴. نوامیس عجم را زندگی داد	خلاص از بردگی و بندگی داد
عجم زنده ز یمن همت اوست	همه عالم گواه خدمت اوست

(ج ۱، ص ۴۹۶ و ۴۹۷، مثنوی «بامداد عید»)

چه زحمت ها به جان هموار در آن سال سی کردی

به قول خویشتن زنده عجم زان پارسی کردی

(ج ۱، ص ۷۱۶، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

احیای نوامیس عجم جمله از اوست

او کاخ زبان پارسی کرد بلند

(ج ۲، ص ۱۱۱۸، «فردوسی»)

یکی از مشهورترین ابیات شاهنامه، اساس نظم بیت‌های گفته‌آمده است؛ یعنی:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
این بیت در برخی از چاپ‌های شاهنامه در متن و به نام فردوسی آمده است؛ اما دکتر جلیل دوستخواه با دو دلیل علمی و مُقنع آن را الحاقی دانسته‌اند (دوستخواه، ۱۳۷۵: ۲۲ و ۲۳). بر همین بنیاد، تا انتشار آخرین دفتر شاهنامهٔ دکتر خالقی مطلق، اصالت بیت مورد تردید است و البته کَفّهٔ بر ساخته بودن آن سنگین.

۵. که تا در عهد شاه غزنوی شاه ادب موکب

در آفاق ادب نباید آذرگون یکی کوکب

کز و چون روز روشن شد عجم را اندوه آگین شب

چو خورشید جهان افروز چرخ چارمش مرکب

پدید آمد یکی فرزند فردوسی توسی نام

سترون از نظیر آوردن وی مادر ایام

(ج ۱، ص ۷۱۵، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

بی‌گمان، ذکر پدیداری فردوسی در عصر محمود غزنوی، سهوی تاریخی است؛ چون زادسال استاد و آغاز نظم شاهنامه در روزگار سامانیان بوده و فقط تدوین دَوم شاهنامه در دورهٔ محمود پایان یافته است.

۶. بسا کان باستانی نامه‌ها خواند و کهن دفترت فرشی

که گرد آورد شیرین داستان‌های عجم یکسر

(ج ۱، ص ۷۱۵، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

این بیت، برگرفته از بیت الحاقی منسوب به فردوسی در لباب‌الالباب عوفی است:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم زگفتار تازی و از پهلوانی

۷. پی افکند از سخن کاخی ز قصر آسمان برتر

در آن جام جم و آیینۀ دارا و اسکندر

(ج ۱، ص ۷۱۵، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

بسان کاخ نظمت شد به پا کاخی بلند او را

چنان کز باد و باران نیست آسیب و گزند او را

(ج ۱، ص ۷۱۷، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

چشم زد به آن دو بیت بر سر زبان‌ها از فردوسی که:

ز باران و از تابش آفتاب

بناهای آباد گردد خراب

پی افگندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۴/۱۷۳/۶۶ و ۶۷)

۸. جوان مردا تو از رنج تهی دستی نیاسودی

زبان و کلک بر مدح و هجای کس نیالودی

(ج ۱، ص ۷۱۶، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

مصراع نخستین اشاره دارد به تنگ‌روزی‌های فردوسی در روزگار پیری او که در

شاهنامه نیز نمود یافته است:

مرا دخل و خرج از برابر بدی

زمانه مرا چون برادر بدی

تگرگ آمد امسال برسان مرگ

مرا مرگ بهتر بدی زان تگرگ

در هیزم و گندم و گوسفند

ببست این برآورده چرخ بلند

(۷۱۱-۷۱۳/۳۶۹/۹)

اما مصراع دوم برخاسته از مهر پاک و تخیلات آمیخته با مبالغه استاد است. چون

هر دو موضوع مدح و هجا در شاهنامه دیده می‌شود، فردوسی در تدوین دوم،

مدایح سلطان محمود و کسان و بزرگان درباری و نیز یاران و جانب‌داران خویش را

در شاهنامه آورده است. اما این ستایش‌ها به‌ویژه مدح‌های محمود در سنجش با

قصاید شاعران دربار سلطان چنان است که گویی فردوسی به بیان شهریار،

«مدحی» نگفته است: «ستایش‌هایی هم که از محمود کرده، لحن مورد پسند و انتظار

محمود را ندارد؛ لحن معلّم خردمند حکمت‌آموزی را دارد که پادشاه را به دادگری

و پرهیز از ظلم اندرزمی دهد و در این نصیحت‌گری‌ها لحنی دارد که حتی امروز با گذشت هزار سال و با این همه لاف عدالت و دموکراسی که در جهان هست، اگر کدخدای دهی را به آن زبان نصیحت کنند، تحمل نمی‌کند.» (ریاحی، آذر ۱۳۶۹: ۹). در باب هجاگویی فردوسی هم باید گفت که استاد هجونامه‌ای برای محمود سروده بوده که ۶ بیت آن در چهار مقاله آمده است. تعداد بیت‌های این نکوهش‌نامه، در پایان دست‌نویست طویقا پوسرای، ۳۲ بیت است که با گذر زمان شمار آنها به ۱۶۰ بیت رسیده است. در میان محققان نیز نظر یکسان و مسلمی در این باره نیست: برخی انتساب هجونامه را از بن نمی‌پذیرند و عده‌ای نیز فقط شش بیت مذکور در چهار مقاله را از فردوسی می‌دانند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۷)؛ ولی دکتر خالقی مطلق، شاهنامه‌شناس مشهور، می‌نویسند: «نگارنده نیز هم‌سخن با استاد ریاحی معتقدم که فردوسی هجونامه‌ای سروده بوده است و حتی برخی از بیت‌های هجونامه موجود را نیز استوار و اصیل می‌دانم.» (خالقی مطلق، زمستان ۱۳۷۴: ۷۴۹).

۹. تو خود گفتی هر آن کس راه رای وهوش و دین پوید

پس از مرگم چو بر آثار بیند آفرین گوید

(ج ۱، ص ۷۱۷، «یادگار جشن استاد فردوسی»)

تضمینی است از این بیت استاد توس:

هر آن کس که دارد هس و رای و دین

پس از مرگ بر من کند آفرین

(۸۶۵/۳۸۲/۹)

۱۰. او را قلم آن کرد که شمشیر نکرد

او یک‌تنه زد به جنگ شجعان عرب

شجعان فصاحت و بلاغت همه را

باگرز حماسه‌های ملی کوید

(ج ۲، ص ۱۱۱۷، «فردوسی»)

تداعی‌گر دو سخن ارزنده درباره شیوایی و رسایی شاهنامه است: یکی از نظامی عروضی که می‌گوید: «من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم» (نظامی عروضی، ۱۳۷۶: ۶۳)؛ دیگری از ابن‌اثیر در المثل‌الساثر فی ادب‌الکاتب والشاعر: «در زبان ایشان کتابی فصیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی

در زبان عرب یافت نمی شود.» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۹۱).

۱۱. او گفت: پیمبر بزرگ اسلام

هرگز نه عرب که از نژاد عبری است

ز آن نسل و نسب که انبیا جمله از اوست

(ج ۲، ص ۱۱۱۸، «فردوسی»)

چنین گفته‌ای در سراسر شاهنامه دیده نمی شود؛ بلکه آن را می توان گزارشی از جهان بینی اعتقادی فردوسی دانست که استاد شهریار با مهارت تمام ارائه داده است و آن، تفاوت بین عرب و اسلام در نظرگاه حکیم توس است و: «نفرت او از تازیان، منافاتی با مسلمانی او ندارد.» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۲۳۲).

۱۲. او گفت حکومت به لیاقت بخشند

صحرايي و سوسمارخواران عرب

حاکم نسزد به مهد سیروس کبیر

(ج ۲، ص ۱۱۱۸، «فردوسی»)

متأثر است از آن بیت های معروف نکوهش تازیان در شاهنامه:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جایی رسیده است کار

که ملک [تخت] عجمشان کند آرزوی

تفویض بر چرخ گردان تفوی

(۳۲۲/۹ / پی نوشت ۱۸)

این دو بیت در بیشتر چاپ های شاهنامه آمده؛ ولی در چاپ معتبرتر مسکو، به عنوان ابیات برافزوده، به حاشیه رفته است.

۱۳. هر قصه و داستان که او ساز کند

بر روی اساس حکمت و اخلاق است

بنهاده اساطیر اصیل ما را

بر روی موازین وزین اخلاق

آری اخلاق

(ج ۲، ص ۱۱۲۰، «فردوسی»)

از ویژگی‌های نمایان شاهنامه، مطالب حکمت‌آمیز آغاز و میان و پایان داستان‌ها و نتایج تعلیمی و اخلاقی‌ای است که استاد از بعضی روایات ارائه داده است. گستردگی مضامین پندآموز در شاهنامه بدان اندازه است که از تنظیم آنها کتاب‌های جداگانه‌ای فراهم آمده است؛^(۷) و بی‌تردید، یکی از دلایلی که سبب آن آمده است که فردوسی خویش را در دیباچه شاهکارش، «حکیم» بخواند^(۸) و دیگران نیز با پیروی و دزیافت درست با چنین عنوان درخوری بنامندش، همین رویکرد سزاوار استاد به نکات و تعالیم اخلاقی است که این دو بیت چونان نمونه‌ای از بهترین و پرمغزترین آنها است:

فریدون فرّخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۸۵/ ۴۸۹ و ۴۹۰)

نکته دیگری که از سخنان شهریار استفاده می‌شود و خود یکی از بهترین نمونه‌های عملی باور اسلامی فردوسی و تربیت اصیل دهقانی او در شاهنامه و نیز نمونه بسیار قابل توجه جمع فرهنگ ایرانی و اسلامی در وجود استاد به شمار می‌رود، پاکی زبان و آرم و ازگانی حکیم در سراسر پنجاه‌هزار بیت نامه نامور است؛ به گونه‌ای که در سنجش با شاعران هم‌روزگار و دیگر منظومه‌های داستانی، به جرأت می‌توان گفت که حتی یک واژه ناشایست و به‌دور از عفت کلام از خامه فردوسی نرزییده است. از میان مصادیق بسیار این ویژگی، بیت زیر از داستان زال و رودابه نامبردارتر است:^(۹)

همه بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کو گور را نشکرید

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۲۰۰/ ۵۴۰)

۱۴. چندی به غبار قرن‌های تاریک

یک پرده ابهام به خود می‌پوشید

و آن گنج و خزینه‌های افروزنده

در کنج خرابه‌های خاموشی بود

(ج ۲، ص ۱۱۲۱، «فردوسی»)

به گمان بسیار، اشارت ظریفی است به موضوع دو قرن خاموشی درباره شاهنامه. توضیح اینکه تا دو قرن پس از فردوسی به دلیل تسلط اندیشگی و مذهبی خلیفگان

عباسی بر امیران غزنوی و سلجوقی و ناسازگاری جهان‌بینی شاهنامه با پندارهای خرد ستیز و آزادی‌گریز آنها، فردوسی و شاهنامه نزد بزرگان ناپسندیده و مطرود بوده است و بر این اساس در آثار تاریخی و ادبی آن روزگاران مانند تاریخ یمینی، زین‌الخبار، انساب سمعانی، ترجمان‌البلاغه، قابوس‌نامه، کیلیله و دمنه و ... بر پایه مصلحت سیاسی عصر، یا نامی از فردوسی و شاهنامه نیست و یا ذکر سزاوار مقام وی و شاهکارش وجود ندارد. این به تعبیر روان‌شاد دکتر زرین‌کوب، «دو قرن سکوت» مصلحتی را دکتر ریاحی با عنوان «عهد شاهنامه‌ستیزی» به شایستگی و کاملاً علمی بررسی کرده‌اند (← ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۵ و ۱۳۷۵: ۱۶۸-۱۶۰).

۲. عناصر و مضامین شاهنامه و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری

همان‌گونه که به کوتاهی در مقدمه مقاله گفته آمد، به کارگیری کسان و داستان‌های شاهنامه و موضوعات اساطیری فرهنگ و ادب ایران از جانب شاعران غیرحماسه‌سرای پس از فردوسی، صرفاً به منظور بیان بهتر و هنرمندانه‌تر سخن و افزایش تأثیر آن بوده است. دکتر بهمن سرکاراتی در این باره می‌گویند: «عده‌ای از شعرا گاه با اشاره‌ای کوتاه به باوری حماسی که مردم با آن آشنایند مثل دیو و پری و یا آوردن اسم اشخاص اسطوره‌ای - حماسی نظیر سیاوش، رستم، گیو و غیره، تأثیر‌پردازی اثر هنری خود را شدت می‌بخشند» (سرکاراتی، ۱۳۷۱: ۸۹). در شعر شهریار نیز هم نام‌ها و روایات روی‌شناس و مردم آشنا دیده می‌شود و هم اشاراتی که شاید بر بیشتر ادب‌دوستان و حتی شاهنامه‌خوانان پوشیده و ناشناس باشد و این دسته، از مقوله همان «سنت شکنی تلمیحات شاهنامه‌ای» است که پیشتر از آن سخن رفت. در این بهره از گفتار، تقریباً تمامی یادکردها و چشم‌زدهای مربوط به شاهنامه و اساطیر ایرانی که در دیوان شهریار آمده، در حدّ وسع و توان گنجانده شده است با این توضیح که در آوردن بیت‌های شاهد برای دوری از پربریگی مقاله باوجود یادداشت چندین بیت از دیوان معمولاً به بیتی بسنده شده و نیز گمان بر این بوده است که خوانندگان با داستان‌ها و اشخاص و موضوعات کلی و معروف آشنا هستند. بر همین بنیاد، فقط درباره بعضی نکات باریک و شایان بررسی، توضیحات کوتاهی آمده است.

۱. هوشنگ

جاودان است او به سدها شاهکار جاودان

کارنامه خود بگوید کو به هوشنگی بمرد

(ج ۳، ص ۴۰۹، قصیده «ناقوس خطر»)

به اعتبار نوآوری‌ها و کردارهای سودبخش هوشنگ در شاهنامه، شهریار

«هوشنگ» را به نماد مردری ماندن آثار نیک بسیار از کسی به کار برده است. این دو

بیت شاهنامه به کارکیایی‌ها و رنج‌ها و به فرجام، نیک‌نامی هوشنگ اشاره دارد:

برنجید و گسترد و خورد و سپرد برفت و جز از نام نیکو نبرد

بسی رنج برد اندر آن روزگار به افسون و اندیشه بی‌شمار

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۲۰/۳۱/۱ و ۲۱)

۲. جمشید

الف - تخت جم: (۱۰)

تخت جم دیدم و سرمایه شاهان عجم

که نه با سرمدی شوکت شاهانه تست

(ج ۱، ص ۱۳۶، غزل «همت ای پیر»)

ب - نوروز و جمشید: (۱۱)

خجسته باد به ایران باستان نوروز که یادگار ز جمشید کامکار آمد

(ج ۱، ص ۱۵۳، غزل «عیدی عشاق»)

ج - جمشید به استعاره از خورشید: (۱۲)

نشسته از بر تخت سحر یکی جمشید

که دل معاینه جام جهان‌نما بکند

(ج ۳، ص ۱۴۷، غزل «صبح صبح»)

استعارگی «جمشید» از «خورشید» دقیقاً ناظر بر همانندی‌های اساطیری

جمشید و ایزد مهر است چنان که جمشید را نمودی از «مهر» شمرده‌اند: «شاید

بتوان باور داشت که جمشید، به‌عنوان شاه و پدر نخستین انسان‌ها، در واقع تجسم

ایزد مهر است بر زمین» (بهار، ۱۳۷۵: ۲۳۷). در شاهنامه نیز اشاره‌گونه‌ای به این

همسانی دیده می‌شود:

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/۴۴/۵۰)

در بیت‌های زیر، این مضمون اساطیری با آشکاری بیشتری آمده است:

جمشید فلک به نوبت تو گر کژ نگرد به سوی روزن

(لامعی گرگانی)

سر از البرز برزد جرم خورشید جهان را تازه کرد آیین جمشید

(نظامی)

بر افکن برقع از محراب جمشید که حاجتمند برقع نیست خورشید

(نظامی)

در زوایای طرب‌خانه جمشید فلک ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع

(حافظ)

د- نگین جم:

گیرم نگین جم بود اکنون که یاوه کردم محتاج مهره بازی با اهرمن نباشم

(ج ۱، ص ۱۳۹، غزل «نگین گمشده»)

در بیت شهریار، مُراد از «جم» به قرینه «اهریمن» و «یاوه کردن» حضرت سلیمان نبی است که شخصیت او با جمشید درآمیخته است؛^(۱۳) لذا «نگین» نیز همان انگشتری معروف حضرت سلیمان است که با آن بر دیو و پری فرمان می‌رانده است. اما از آنجا که با نام «جم» از ایشان یاد شده، شایان ذکر است که جمشید پیشدادی نیز همچون پیامبر بنی اسرائیلی «انگشتری» داشته و اصلاً این اشتراک یکی از علل درآمیختگی این دو شخص جداگانه است. در شاهنامه، به صراحت از «نگین جم» نشان می‌یابیم:

که جمشید باقر و انگشتری به فرمان او دیو و مرغ و پری

ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد

(۵۱ و ۵۰/۷۸/۲)

در نوروزنامه منسوب به خیام نیز می‌خوانیم: «نخستین کسی که انگشتری کرد و

به انگشت درآورد، جمشید بود» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۸۲).

۳. فریدون

بخش کردن جهان میان سه پسران:

نه ایرجی به جای ماند و نه سلم و تور

دیگر به تخت و تاج فریدون چه می‌کنی

(ج ۱، ص ۶۸۴، «بانو صبا»)

ایرجا ملک فریدون به تو باد ارزانی

سلم و تورش سرخر بود و خریدار خلیج

(ج ۳، ص ۲۶۶، قلعه «آواز ایرج»)

۴. ضحاک

الف - کشته شدن جمشید به دست ضحاک:

گفت این پتیاره پیر گوژ پشت ماردوش

پور جمشید است و خدمت می‌کند ضحاک را

(ج ۱، ص ۳۵۹، قطعه «تنبیه نادر»)

در شاهنامه، جمشید پس از سد سال نهران زیستی، به دست ضحاک گرفتار و با اژه

به دو نیم می‌شود؛^(۱۴) اما در یشت‌ها، اژه کننده پیکر جم، «سپیتیور»^۱ نامی است

(اوستا، ج ۱، ص ۴۹۳) که در بندهشن برادر جم دانسته شده است؛ از این روی، در بیت

شهریار، «پور جمشید» و خدمت کردن او به ضحاک، به نوعی یادآور روایت پهلوی

درباره خیانت برادر جمشید است.

ب - ماردوشی و مغز سرخوردن به آنها:

خورش زمغز جوانان کند که افعی زلف

به روی دوش چو ضحاک ماردوش انداخت

(ج ۲، ص ۹۷۳، قصیده «اهریمن ریا»)

ج - شورش کاوه و همراهی با فریدون در برانداختن او:

زتخت و تاج فریدون چه حکمتی به از این

که کاوه داد دل خود ستاند از ضحاک

(ج ۳، غزل «شهید عشق»)

د- گرفتاری ابدی ضحاک در غاری به دماوند:

سیمرغ به قاف او گروگان ضحاک به غار او گرویند

(ج ۱، ص ۵۷۲، «هذیان دل»)

او فریدون دماوند احتشام رهن زندان ابد ضحاک او

(ج ۳، ص ۲۰۳، قصیده «سعدی سرای»)

به روایت شاهنامه، فریدون پس از گرفتن ضحاک، او را به دستور سروش ایزدی، در ژرفای اشکافی در دماوند به بند می‌کشد:

به کوه اندرون، جای تنگش گزید نگه کرد غاری بنش ناپدید

بسیارود مسمارهای گران به جایی که مغزش نبود اندر آن

فرو برد و بستش بدان کوه باز بدان تا بماند به سختی دراز

ببستش بر آن گونه آویخته وُزُر خون دل بر زمین ریخته

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۸۴ و ۸۵/ ۴۸۴ - ۴۸۰)

ضحاک، زنده درون غار بسته است تا اینکه بر بنیاد متون پهلوی، در پایان هزارهٔ دومین موعود زرتشتی، هوشیدرماه، بند می‌گسلد و زیانکاری می‌آغازد تا با گرز گرشاسپ کشته می‌شود (بهار، ۱۳۶۹: ۱۴۲).

۵. کاوه

کاوه در سراسر دیوان شهریار، به تنهایی، و بدون همراهی با نام فریدون و ضحاک، فقط یک بار به نماد غرور ملی به کار رفته است:

گر سخن از صفت قهر و غرور ملی ماست

کاوهٔ ماست که بر قاف قرون عنقا بود

(ج ۲، ص ۸۲۴، غزل «حماسهٔ ایران»)

۶. درفش کاویان

کنون که سرو برافراخته است رایت کاوه

کنون که لاله برافروخته است آتش موسی

(ج ۱، ص ۳۳۲، قصیده «مسافرت شاعرانه»)

۷. سام نریمان

کرم ارثی است اجدادی عبث نیست

که رستم زاید از سام نریمان

(ج ۳، ص ۴۴۱، قصیده «ادب یا غضب»)

۸. زال

الف - پرورش سیمرغ، زال را:

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش

که سایه پرور سیمرغ پور دستانش

(ج ۳، ص ۳۰۲، قصیده «شهید زنده»)

ب - داستان زال و رودابه و گیسوافشانی رودابه و کمند اندازی زال:

ابروکمان رستم و گیسو کمند زال

خود پهلوان به مویه و دستان به زابلی

(ج ۱، ص ۱۴۶، غزل «جادوی بابل»)

در داستان زال و رودابه آنجا که شبانگاه زال به پای ایوان رودابه می‌رود،

زیباروی کابل برای بالا آمدن پهلوان، گیسوی کمند آسای خود را می‌گشاید و به

پایین می‌افکند:

پری روی گفتم سپهبد شنود ز سرشعر گلنار بگشاد زود

کمندی گشاد او ز سرو بلند که از مشک از آن سان نییچد کمند

خم اندر خم و مار بر مار بر بر آن غبغبش نار بر نار بر

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۱۹۹/ ۱ - ۵۲۰ - ۵۲۲)

اما زال به جای دست یازی به زلف یار، کمند خود را به کنگره کاخ می‌افکند و به

بام برمی‌شود:

کمند از رهی بستد و داد خم بینداخت خوار و نزد هیچ دم

به حلقه درآمد سرکنگره برآمد زین تا به سر یکسره

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۲۰۰/ ۵۲۸ و ۵۲۹)

در بیت شهریار، ذکر «کمند زال» و تشبیه «گیسو» بدان می تواند تلمیح فشرده و در عین حال ظریفی به این بخش از داستان شاهنامه باشد.

ج - لقب دستان:

قهرمانی است در افسانه حیدر بابا نقش او رستمی و قصه او داستانی

(ج ۲، ص ۱۰۳۷، قطعه «بر سنگ مزار ملامحمد شیخ الاسلام»)

بر پایه دو بیت که در برخی نسخه های معتبر شاهنامه آمده، «دستان» عنوانی است که سیمرغ به زال می دهد:

نهادم ترا نام دستان زند که با تو پدر کرد دستان و بند

بدین نام چون بازگردی ز جای بگو تات خواند یل رهنمای

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۱۷۱/ پی نوشت ۴)

۹. رستم

لقب (تهمتن) و رزم افزارها:

شبها شنیده ام که ره شیراز می روی

آنجا که گرز رستم دستان بود گرو

(ج ۱، ص ۳۱۷، قصیده «گفتاری به زبان عامیانه»)

داس دست دیهقانست چون کمان تهمتن

بیل دوش آببارت چون درفش کاویان

داسها روز درو چو تیغ تیز تهمتن

کشتزاران فی المثل چون پهنه هاماوران

(ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۵۴، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

«تهمتن» به عنوان معادل معنایی نام «رستم»، مهم ترین لقب جهان پهلوان ایران در

شاهنامه است که گاهی به یلان دیگری چون اسفندیار نیز اطلاق می شود. اما درباره

«گرز و کمان و تیغ» رستم باید گفت که در روایات حماسی و داستان‌های پهلوانی، رزم‌افزارهای ویژه پهلوان برتر و به اصطلاح «جهان پهلوان»، ارج و ویژگی خاصی دارد و همچون خود دلاور در میان دیگر آلات نبرد متمایزتر است. (۱۵) چنین سلاح‌هایی همان‌گونه که از شاهنامه برمی‌آید، بیشتر جنبه مُردری دارند و از نیاکان پهلوان بدو رسیده‌اند؛ دیگر اینکه به سبب سترگی و سنگینی، دیگران از به‌کاربردن آنها ناتوان‌اند، مانند گرز رستم در شاهنامه که بسان رزم‌جامه‌اش، بیر بیان، اهمیت آیینی دارد (— «گرز نیای رستم»، در: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۲۳ - ۱۱۳). فردوسی در وصف رزم‌ابزارهای رستم می‌گوید:

ز مردان کنند آزمایش بسی	سلیح وُرا بسر نتابد کسی
نه برگیرد از جای گرزش نهنگ	اگر بفگند بر زمین روز جنگ
زهی برکمانش بر، از چرم شیر	یکی تیر و پیکان او ده ستیر

(۱۳۵۰ - ۱۳۵۲/۱۹۹/۴)

۱۰. زادن رستم از رودابه

قرون می‌زاید آن رستم کزو رودابه‌های شب

گره افکنده در گیسو و می‌بافند جوشن‌ها

شپوشگاه علوم انسانی و مطبوعاتی، تهران (ج ۲، ص ۹۶۲، قصیده «شاهد غیبی»)

پرتال جامع علوم انسانی

۱۱. هفت خان رستم

الف - تأویل عرفانی:

کاووس جان مخواه به زندان دیو نفس

کز هفت خان عشق چو رستم توان گذشت

(ج ۱، ص ۲۵۰، غزل «هفت خان عشق»)

در گزارش عرفانی داستان هفت خان در ادوار پس از فردوسی، کاووس بر اثر

پیروی از نفس، گرفتار دیو سپید نفس می‌شود و رستم چونان سالکی ره‌شناس پس

از طی هفت منزل دشوار سلوک، دیو نفس و وابستگی‌ها را می‌افکند و از زندانیان

نفس دستگیری می‌کند.

ب - نماد سختی:

در این وادی به هر سو هفت خانی است

تَهْمَن وارم این مشکل کن آسان

(ج ۲، ص ۹۴۸، غزل «پیک آسمان»)

ج - فرستادن زال، رستم را برای رهایی کاووس و ایرانیان:

گویند هنگام سفر با پور دستان زال زر

گفتا برو جان پدر، جان تو و ایران تو

(ج ۳، ص ۲۱۴، قصیده «نامه به یحیی (ریحان)»)

در شاهنامه پس از رسیدن پیام گرفتاری کاووس به زال، وی پور پهلوان را چنین به

یاری ایرانیان در بند دیو می فرستد:

به ایرانیان بر، چه مایه بلاست

که شاه جهان در دم ازدهاست

بخواهی به تیغ جهان بخش کین

کنون کرد باید ترا رخس زین

ترا پرورانیید پروردگار

همانا که از بهر این روزگار

(۲/ ۸۸ و ۸۹ / ۲۴۰ - ۲۴۲)

بیت یادشده از شهریار، درباره این بخش از داستان هفت خان شاهنامه است.

۱۲. دیو سپید

گاه بپوشم به برف کوه دماوند دیو نمایم سپید و سلسله در پا

(ج ۱، ص ۵۳۱، «شاهد شعر»)

تشبیه «کوه دماوند» به «دیو سپید» شاهنامه در شعر شهریار و پیشتر از ایشان در قصیده معروف «دماوند» مرحوم ملک الشعراء بهار،^(۱۶) به نغزی با نظریه دکتر فریدون جنیدی درباره دیوان مازندران به ویژه «دیو سپید» سازگار است: «نبرد با دیوان مازندران چیزی نیست مگر نبرد ایرانیان با سختی‌ها و شگفتی‌های دوینها و مازهای کوهستان البرز یا تپیشخوارگر که بلندترین و زورمندترین آنان نیز دیو سپید یا دماوند سپید پوش بوده باشد.» (مقدمه فریدون جنیدی بر واژه‌نامه مازندرانی، ص ۵).

۱۳. داستان نبرد هاماوران

داس‌ها روز درو چون تیغ تیز تهمتن

کشتزاران فی‌المثل چون پهنه هاماوران

(ج ۱، ص ۳۵۴، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

۱۴. داستان رستم و سهراب

الف - نوش دارو: (۱۷)

نوش دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر می‌خواستی حالا چرا

(ج ۱، ص ۱۸۴، غزل «حالا چرا»)

ب - سیمرغ و نوش دارو:

نوش از داروی سیمرغ به سهراب رسید

یا که و بس از پی پرسیدن رامین آمد

(ج ۳، ص ۱۱۲، غزل «کشتی نجات»)

در داستان رستم و سهراب به روایت شاهنامه، نشانی از «سیمرغ» نیست، اما در یکی از روایات مردمی داستان، سیمرغ در بخشی از ماجرا حضور می‌یابد و به شناساندن کشندگان سهراب به تهمینه می‌پردازند (داستان رستم و سهراب به روایت مرشد عباس زریری، ص ۳۶۹-۳۶۴). در روایتی دیگر، رستم پس از بر زمین خوردن، با رفتن پیش سیمرغ نیرو می‌گیرد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۲، ص ۱۳۵). در پرداختی دیگر از داستان شاهنامه، سیمرغ به رستم می‌آموزد که اگر چهل روز سهراب را به دوش بگیرد، فرزند زنده می‌ماند (همان، ج ۲، ص ۱۳۷). همین موضوع در روایت ماندایی داستان نیز دیده می‌شود (خالقی مطلق، «یکی داستان است پر آب چشم»، در: دهباشی، ۱۳۷۲: ۷۷). در عین حال که این موارد را درباره بودن سیمرغ در کنار نام سهراب در بیت شهریار باید در نظر داشت، نباید به موضوع «درمان‌گری» سیمرغ، به دلیل اشاره به «نوش دارو»ی سیمرغی در بیت، بی‌توجه بود؛ که در این باب زیر ماده «سیمرغ»، توضیح مختصری خواهد آمد.

۱۵. داستان سیاوش

الف - خون سیاوش:

گو جام باده جوش محبت زند چرا
ترکانه یاد خون سیاوش می کنی
(ج ۱، ص ۱۱۹، غزل «اخگر نهفته»)

ب - کین خواهی رستم:

خون دل ریخته ترک نگهی کور رستم؟
تا ز توران طلب خون سیاوش کنیم
(ج ۱، ص ۲۲۶، غزل «خون سیاوش»)

۱۶. داستان بیژن و منیژه

الف - چاه دیو:

بیژن به چاه دیو و چشم منیژه گریان
گر غیرتم نجوشد پس تهمتن نباشم
(ج ۱، ص ۱۳۹، غزل «نگین گمشده»)
بیژن را بر بنیاد شاهنامه در چاه «ارژنگ» زندانی می کنند و سر آن را با سنگ «اکوان»
دیو می پوشانند:

ببر پیل و آن سنگ اکوان دیو
که از ژرف دریای گیهان خدیو
فگنده است در بیشه چین ستان
بیاور ز بیژن بدان کین ستان
به پیلان گردون کش آن سنگ را
که پوشد سر چاه ارژنگ را
(۴۱۴-۴۱۶/۳۲/۵)

از دیگر سو، بیژن به دستور افراسیاب و در سیاه چال او گرفتار می آید. در شاهنامه
نیز با استعاره و تشبیه «دیو» و «ازدها» از افراسیاب یاد شده است:

از این آگهی یابد افراسیاب
نسازد به خورد و نیازد به خواب
بسیاید به کردار دیو سپید
دل از جان شیرین شود ناامید
(۳/۲۰۸ و ۲۰۹/۳۱۸۱ و ۳۱۸۲)

فرنگیس و کیخسرو از ازدها
به گفتار و کردار او شد رها
(۴/۲۳۲/۳۵۲)

با رویکرد به این توضیحات، ترکیب «چاه دیو» در بیت شهریار به دو معنا ایهام
دارد: ۱. چاه ارژنگ با سنگ سرپوش اکوانی، ۲. زندان افراسیابی؛ و در هر دو وجه،

کاربرد واژه «دیو» نشان عمق آشنایی استاد با شاهنامه و دقایق نهفته در آن است.

ب - استفاده رستم از کمنند برای رها کردن بیژن:

تو که چون منیژه گیسو بودت کمنند رستم

ز چه ماه من چو بیژن خود اسیر چاه کردی

(ج ۱، ص ۱۹۷، غزل «پری و فروغ»)

ج - گزارش عرفانی:

بیژن روح که زندانی چاه نفس است

رستش با رسن رستم درویشان است

(ج ۱، ص ۲۸۷، غزل «حاتم درویشان»)

شهریار داستان بیژن و منیژه را نیز همچون هفت خان تأویل عرفانی کرده است:

بیژن به سان کاووس به دنبال خواسته‌های نفسانی و با پای بندی به مهر منیژه شهوت

در چاه نفس زندانی می‌شود و بار دیگر رستم در مقام پی سپر راه سلوک، او را

می‌رهاوند.

۱۷. داستان رستم و اسفندیار

رویین تنی و تیرگز و سیمرغ:

تا قصه رویین تنی و تیرپرانی است از قلعه سیمرغ ستانم سپرم را

(ج ۱، ص ۳۶۰، قطعه «در جستجوی پدر»)

سیمرغ قاف کوری اسفندیار را پرورد رستمی که کمین و کمان گرفت

(ج ۳، ص ۲۹۱، قصیده «یوم‌الله ۲۲ بهمن»)

۱۸. رخش

قد بلند و چارشانه، سینه پهن و پیلتن

ترکمانی اسب چون رخش تهمتن زیر ران

(ج ۱، ص ۳۵۵، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

۱۹. قباد

این اژدر دمان که بود نام او زمان کاووس‌ها کشیده به کام و قبادها

(ج ۲، ص ۱۱۳۰، «سیل روزگار»)

۲۰. کاووس

پوستین در بر و پیشش فانوس
چارزانو زده چون کی کاووس
(ج ۱، ص ۶۰۱، «یک شب خاطره»)

۲۱. افراسیاب

گردنت خواهی نخواهی زیر طوق بندگی است
گر همه اسفندیارستی و گر افراسیاب
(ج ۱، ص ۲۹۷، «قصیده» به یاد ملک الشعرای بهار)

۲۲. اسفندیار

یکی روین تنم من داستانی
به یاد آرم غرور باستانی
(ج ۱، «سرود راه آهن»)

۲۳. قلعه کلات

به رخشت خود مناز که با مشیت روزگار
نه قلعه کلات بماند نه کاخ کی
(ج ۲، ص ۸۶۲، غزل «خراج ری»)
«کلات» در شاهنامه، اقامتگاه فرود سیاوش، برادر کیخسرو، و مادرش جریره
است:

برادر به من نیز مانده بود
جوان بود و هم سال و فرخنده بود
کنون در کلات است و با مادر است
جهان جوی و بافرّ و بالشکر است
(۴/۳۴ و ۴۱۶ و ۴۱۷)

در بندهشن نیز از «دژ کلات» فرود سخن رفته است. (بندهشن، ص ۷۳)

۲۴. فریبرز

شکار آرزو گودر شکاف صخره باکی نیست
شکار افکن فریبرز است و با تیر و کمان آمد
(ج ۲، ص ۱۱۸۵، «خیرمقدم آقای دهقان»)

۲۵. اشکبوس

در نقش دُوم حریف او باز قوی است

رویین تن و اشکبوس و سهرابش هست

(ج ۲، ص ۱۱۲۰، «فردوسی»)

۲۶. رویین قلعه

جادویی بودن آن:

به پای پلّه کاخت که رویین قلعه جادوست

زمان چون سیل جوشان و زمین چون صحرة غلتان

(ج ۱، ص ۵۰۵، «راز و نیاز»)

منظور از جادویی بودن رویین دژ، به استناد شاهنامه، وجود هفت خان در راه

رسیدن به آن است که اسفندیار از آنها می‌گذرد:

پراز شیر و گرگ است و پراژدها که از چنگشان کس نیاید رها

فریب زن جادو و گرگ و شیر فزون است از اژدهای دلیر

(۵۱ و ۵۰ / ۱۶۹ / ۶)

۲۷. تاج کیان

مقدمش یارب همایون باد بر تخت قباد

تارکش یارب مبارک باد بر تاج کیان

(ج ۱، ص ۳۵۶، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

۲۸. زرتشت

الف - آتشکده‌های آذرگشسپ، آذر بُرزین و آذر فرنیغ (فارس):

آتشی برنشست از بر باد آبرو ریزد آذر بُرزین

(ج ۱، ص ۳۹۱، قطعه «ماه چرخ‌نشین»)

گفت آتشکده آذرگشسپ که کشت دیدم آن‌گه که بر سینه نهادی انگشت

(ج ۱، ص ۵۸۰، «شیون شهریور»)

گویی آتشکده پارس شکفت از سر شوق

یا شد از معبد زرتشت دری باز به من
(ج ۳، ص ۱۳۱، غزل «به سروناز شیراز»)

ب - گات‌ها، شعر زرتشت:

گات‌ها هم از اوستا شعر شت زرتشت بود

هم به غیر از شعر در انجیل و در تورات نیست
(ج ۳، ص ۱۷۳، قصیده «سرمايه ملّی»)

بیشتر اوستاشناسان بر این باورند که «گات‌ها»ی زرتشت، نوعی از شعر هجایی است. البته شماری از آنها در این موضوع تردید دارند، اما «شعر بودن» آن، هم مشهورتر است، هم پذیرفته شده‌تر. (۱۸)

۲۹. توران

پور دستان که جوانانه به جنگش خیزند

هرگز ایران نفروشد طمع توران را
(ج ۳، ص ۱۲۳، غزل «تهران و یاران»)

۳۰. دست به زانو رسیدن بهمن

شیر را پهلو درد چون پهلوان زابلی

دست تا زانو رسد چون اردشیر بابکان
(ج ۱، ص ۳۵۵، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

بهمن، فرزند اسفندیار، دستی درازتر از زانو داشته و به همین سبب با عنوان «دراز دست» نامیده شده است:

چو بر پای بودی سرانگشت اوی زانو فزون تر بدی مشت اوی
(۱۶۶۸/۳۲۰/۶)

نکته مهم دیگر در بیت شهریار، اشاره درست به نام دُوم بهمن در شاهنامه، یعنی اردشیر، است:

نسیره جهاندار، شاه اردشیر
سرافراز پوریل اسفندیار
که بهمنش خواندی همی یادگیر
ز گشتاسپ یل در جهان یادگار
(۱۱۰ و ۱۰۹/۱۱۸/۷)

اما استاد در افزودن صفت «بابکان» به نام «اردشیر»، دچار سهو تاریخی شده است؛ چون «اردشیر بابکان» غیر از اردشیر «بهمن» اسفندیار و خود از فرزندان پور روین تن است:

مر او را کنون مردم تیزویر
همی خواندش بابکان اردشیر
(۱۲۲/۱۱۹/۷)

۳۱. اسکندر

الف - اسکندر و دارا:

چه جهانی که گرت افسر دارا بدهد
خواهدت سر بستانید و به اسکندر داد
(ج ۲، ص ۹۹۶، قصیده «صلای وحید»)

ب - آئینه اسکندر:

چون جام جم عزیز بدار ارچه مانده است
گویند یادگار ز اسکندر آئینه
(ج ۱، ص ۳۲۵، قصیده «آئینه»)

در شاهنامه، اشاره گونه‌ای به آئینه‌سازی اسکندر آمده است:

سوی مرد دانا فرستاد زود
چو دانا نگه کرد و آهن بسود
به ساعت از آن آهن تیره رنگ
یکی آینه ساخت روشن چو زنگ
ببردند نزد سکندر به شب
وژان راز نگشاد بر باد لب
(۳۵۹ - ۳۵۷/۲۶/۷)

ج - آب زندگانی و خضر:

گر چشمه حیات نبودی حریم خضر
سید و حرم به قبضه اسکندر آمدی
(ج ۳، ص ۱۱۲، غزل «جلوه قدسی»)

هر دو موضوع راهنما بودن خضر اسکندر را و دستیابی پیامبر به آب حیات که از مضامین رایج شعر پارسی است، در داستان اسکندر شاهنامه دیده می‌شود.

د - سدّ اسکندر:

چو راه طاعت و تقوا گرفت پیش و علی گفت

بوکه سد سکندر نه مانع است و نه حایل

(ج ۲، ص ۹۸۶، قصیده «ولی شناسی»)

سدّ آهن بود سیل فتنه یا جوج را

غیرتش بگداخت تن تا سدّ آهن نیز رفت

(ج ۳، ص ۴۰۴، قصیده «داغ گلشن»)

سدّی است که اسکندر برای جلوگیری از حمله قوم یا جوج و مأجوج می سازد:

زیاجوج و ماجوج گیتی برست زمین گشت جای خرام و نشست

برش پانسد بود بالای اوی چو سی سدّ بُدی نیز پهنای اوی

از آن نامور سدّ اسکندری جهاننی برست از بد داوری

(۷/ ۸۶ و ۸۷/ ۱۴۷۲ - ۱۴۷۰)

۳۲. اردوان

نارون چون خیمه سبز و بلند تهمتن

بیشه‌ها چون اردوی باساز و برگ اردوان

(ج ۱، ص ۳۵۴، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

اردوان، نام آخرین پادشاه اشکانی است که در شاهنامه از اردشیر شکست

می خورد.

۳۳. شاپور

پیشرو لشکر شاپور بود

نغمه ما نعره شیپور بود

(ج ۱، ص ۴۶۴، مثنوی «روح پروانه»)

شاپور عنوانی است برای چند تن از شاهان و یلان شاهنامه که نامبردارترین آنها

«شاپور ذوالاکتاف ساسانی» است.

۳۴. داستان تاج برداشتن بهرام گور از میان شیران

چنان دو شیر افسانه دو شاعر در کنار من

سر من زان میان بر بوده تاج اردشیری را

(ج ۲، ص ۱۱۸۲، قصیده «خیرمقدم مشیری و مقتون»)

۳۵. خسرو پرویز و بارید

پرویز چو بر تار بَرَد باریدی چنگ از پنجه ناهید و نکیسا فکند چنگ

(ج ۱، ص ۱۳۶، غزل «شاهد چنگی»)

۳۶. داستان خسرو و شیرین

الف - نخچیر پرویز و دیدن شیرین:

زلف شیرین که کمندی است شکار افکن و شاهین

شرحش این است که خسرو به شکار آمده باشد

(ج ۳، ص ۱۰۳، غزل «بهار زندگی»)

در شاهنامه، خسرو پرویز پس از مدّت‌ها دوری از «شیرین» در نخچیر پرشکوهی

با خودنمایی به عمد شیرین او را می‌بیند و روانه مُشکوی شاهی می‌کند:

چنان بُد که یک روز پرویز شاه همی آرزو کرد نخچیرگاه

(۳۳۸۹/۲۱۱/۹)

چو بشنید شیرین که آمد سپاه به پیش سپاه آن جهاندارشاه

(۳۴۱۱/۳۴۱۰/۲۱۳/۹)

یکی زرد پیراهن مشک‌بوی بپوشید و گلنار کرد روی

(۳۴۱۱ و ۳۴۱۰/۲۱۳/۹)

ب - پدرکشی شیرویه: (۱۹)

عشق خسرو تا شود هم‌رنگ داغ کوه‌کن

خون به کام خنجر شیرویه، شیرین کرده‌اند

(ج ۱، ص ۱۹۴، غزل «قلم تدهیب»)

۳۷. گنج خسرو

نه گنج ماند ز خسرو نه تخت ماند ز جمشید

نه قصر ماند ز شیرین نه طاق ماند ز کسری

(ج ۱، ص ۳۳۱، قصیده «مسافرت شاعرانه»)

در شاهنامه، گنج‌های شایگانی خسرو پرویز با ذکر نام ویژه آنها توصیف شده

است. (ج ۹، ص ۲۳۶ و ۳۷۹۸ - ۳۷۹۰)

۳۸. جشن سده

نوگل گلزار تو چون آتش جشن سده

گر می بازار تو چون جشن عید مهرگان

(ج ۱، ص ۳۵۳، قصیده «به پیشگاه آذربایجان»)

۳۹. نوروز

نوروز تازه می‌کند آیین باستان

ایران نوخوش است بدین خلعت نوی

(ج ۱، ص ۱۱۱، غزل «روزگار نوین»)

۴۰. مهرگان

یا که شت زرتشت در آتشکده

شب به جشن مهرگان آید همی

(ج ۳، ص ۱۵۳، غزل «برات اصفهان»)

۴۱. دهقان

الف - داننده و گوینده داستان‌های باستان:

سود بازار جهان سودای خامی بیش نیست

ای جوان از پیر دهقان دارم این ضرب‌المثل

(ج ۱، ص ۲۰۵، غزل «ماه‌عسل»)

یکی از راویان گفتارهای منابع شاهنامه، «دهقانان‌اند» که در شاهنامه بسیار از آنها

نام برده شده است:

سَخْن گوی دهقان چه گوید نخست
که تاج بزرگی به گیتی که جُست
(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/۲۱/۱)

ب - طبقه‌ای در ایران گذشته

معنی دهقان ایران قدیم‌اند این گروه
در موازات تمدن زارع‌اند و باغدار
(ج ۳، ص ۱۹۰، قصیده «رضاییه»)
منظور از «دهقان» قدیم، طبقه‌ای در ایران کهن از دوره ساسانیان تا اوایل سده
پنجم است که میان طبقه کشاورزی و اشراف بلندپایه بوده‌اند و فردوسی نیز خود از
آن گروه بوده است. (۲۰)

۴۲. اژدها

چندسرداشتن:

به من یک سخن سد زبان تیز کرد
سخن یا که سد سر یکی اژدهاست
(ج ۲، ص ۱۰۳۵، قطعه «کوره کیمیا»)
سه، هفت و سد سر داشتن اژدها از بن‌مایه‌های افسانه‌های ایرانی است که
بازتاب آن در آثار ادبی هم دیده می‌شود؛ برای نمونه، از منطق‌الطیر:
هر که را با اژدهای هفت سر
در تموز افتاده دایم خورد و خور
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۲۸/۲۲۹۷)

۴۳. اهریمن و اهورامزدا و نبرد آنها

این همان جنگ سپاه روشنی با تیرگی است

یک طرف آهورمزد و یک طرف اهریمن است

(ج ۱، ص ۵۴۲، «قهرمانان استالینگراد»)

بیت اشاره دارد به نبرد دوازده هزار ساله اهورامزدا و اهریمن و شکست
فرجامین اهریمن در پندار مزدیسنايي که نمود حماسی آن در شاهنامه، نبرد دیرباز
ایران و توران و پیروزی نهایی ایران است.

۴۴. بهرام، ایزد جنگ

شهبسوار سلحشور بهرام باکمند و کمان اسب می تاخت

(ج ۱، ص ۵۲۱، «دو مرغ بهشتی»)

در آیین زرتشتی، «بهرام» ایزد نبرد و پیروزی است و در یشت‌ها، زیناوند «مسلمح» به بهترین رزم‌افزار دانسته شده است.

۴۵. پری

الف - تقابل دیو و پری:

ز بارگاه پری خیل دیو گو بگیریز که آن خدیو سلیمان سریر می آید

(ج ۱، ص ۱۳۰، غزل «صلای سروش»)

پری به نماد زیبایی و لطافت در برابر دیو قرارداد که نمود زشتی و دژچهرگی است. (۲۱)

ب - دیده نشدن:

آن کبوتر زلب بام وفا شد سفری ماهم از کارگه دیده نمان شد چو پری

(ج ۱، ص ۲۴۴، غزل «دیوانه و پری»)

در باورهای مردمی رایج در ادب پارسی، «پری» نمان از دیده‌ها است. (۲۲)

ج - فریبایی:

فریب رهزن دیو و پری تو چون نخوری که راه آدم و حوا زده است دیو و پری

(ج ۳، ص ۴۱، غزل «مکتب طبیعت»)

همراهی دیو و پری و انتساب فریبندگی به پری، ناظر بر این باور اوستایی است که پری جنس مادینه دیوان است.

۴۶. پدری آسمان و مادر بودن زمین

آسمانشان پدر، زمین مادر مهر و مهشان دو خوب رو خواهر

(ج ۱، ص ۴۴۵، مثنوی «سه برادر»)

نرینگ آسمان و مادینگی زمین، از معتقدات کهن آریایی است. القابی که در

زبان‌های مختلف هند و اروپایی به «آسمان» داده شده، چُنین است: Dayauh-Pita (سانسکریت)، Zeus-Pater (یونانی)، Ju-Piter (لاتین) یعنی خدای آسمان ملقب به پدر. در بندهشن هم آمده است: «آسمان، فلز، باد و آتش نرند و هرگز جز این نباشد.» (ص ۸۵). زمین نیز در باورهای زرتشتی، دختر اهورامزدا و به سبب زاینده‌گی و باروری همچون «آب» مادر است: «آب و زمین و گیاه و ماهی ماده‌اند و هرگز جز این نباشد.» (همان). این پندار گسترده آریایی، در بیتی از شاهنامه هم دیده می‌شود: کسی را که دختر بود آبکش پسر در غم و باب در خواب خوش پدر آسمان باد و مادر زمین نخوانم بر این روزگار آفرین (۵۶۴ و ۵۶۳/۱۹۸/۶)

شاید شهریار در آن بیت، زیر تأثیر این بیت از حدیقه سنایی قرار گرفته است: مهر و ماهش پدر بُد و مادر کوکبان چون برادران در خور (سنایی، ۱۳۷۴: ۱۱/۱۲۵)

اما انگاره اساطیری مورد بحث را به درستی در سخن خویش منعکس کرده که سخت قابل توجه و ستایش است.

۴۷. جادو

سرزمین سحر و شهر جادوان مه‌د رؤیا و بهشت آرزو (ج ۱، ص ۴۵۱، قصیده «بهشت آرزو»)

۴۸. جام جم

به دور چشم تو بیهوده جام جم نشده است
دل‌م که داشت هوای لب تو بوسیدن
(ج ۱، ص ۲۵۲، غزل «سایه و آفتاب»)

۴۹. دیو

دیوانه شدم کاین دد و دیوم برمد لیک
رم می‌کند آن حور پری زاد هم از من
(ج ۱، ص ۲۷۰، غزل «دریغ از بیداد»)

۵۰. گاو زمین

زان به تمثیل گفته‌اند جهان روی دو شاخ گاو جُسته مکان

(ج ۳، ص ۳۱۷، مثنوی «میلاد حضرت محمد (ص)»)

از باورهای کهن مردمی این بوده است که زمین بر روی شاخ گاوی قرار دارد و آن گاو نیز بر پشت ماهی ای ایستاده است. این اعتقاد عامیانه، بارها در قالب «گاو»، «گاوزمین» و «گاو و ماهی» در شاهنامه و متون دیگر آمده است:

که ما بندگانیم و شاهی تُراست در گاو تا برج ماهی تُراست

(۱۶۹/۱۸/۴)

و دیگر که آن پادشاهی مراست در گاو تا پشت ماهی مراست

(۴۳۸/۷۷/۸)

۵۱. سروش

پیام آوری:

دیدم دمیده صبح و به آهنگ دلنشین در گوش من نوید سعادت دهد سروش

(ج ۱، ص ۳۳۸، قصیده «خواب سیاه»)

۵۲. سیمرغ

جنبه درمان‌کنندگی:

شفا حواله به سیمرغ و نوش داروی اوست

به هر طبیب نبرَد تَبی که من دارم

(ج ۳، ص ۴۶، غزل «تذهیب و تهذیب»)

نسبت درمان‌گری و دارو به سیمرغ، بر سه بنیاد استوار است: نخست اینکه در پشت‌ها (رشن پشت، بند ۱۶)، سیمرغ بر درختی آشیانه دارد که دربردارنده داروهای نیک و کارگر است و دویسپویش (پزشک همگان) نام دارد؛ لذا شاید ویژگی شفابخشی درخت آشیانه‌اش به خود وی منتقل شده است و این می‌تواند اساس دلیل دُوم یعنی «درمان‌کنندگی پر سیمرغ» در شاهنامه نیز باشد:

بر آن خستگی‌ها بمالید پر هم اندر زمان گشت بازیب و فر
(۶/۲۹۶/۱۲۶۶)

نکته سوم، پیوند وازگانی بخش نخست نام این پرنده اساطیری، «سین» با نام
پزشک نامور ستوده شده در فروردین یشت یعنی «سئته» است. (۲۳)

۵۳. عنقا

قاف‌نشینی:

ز ما افسانه‌سازان قاف و عنقا ساختند اَما

نه هرگز قاف را ماند حدیث من نه عنقا را
(ج ۲، ص ۸۴۸، غزل «دختر ترسا»)

۵۴. غول

سرآورده به هر سو از کمین غولان و اهریمن

درخشان چشم آتش‌زا چو اختر در شب یلدا
(ج ۱، ص ۳۸۱، قطعه «دو پرده»)

۵۵. فرّ

تو شهریار، به شاهی رسی ز فرّ‌گذاری
پرتال جان خورشید و مطالعات فرهنگی

چو کار خود بکنی با خدای خویش حواله
(ج ۱، ص ۲۱۱، غزل «لاله و پیاله»)

۵۶. قاف

اشاره به نبود آدمی در آن با واژه تجرّد:

قاف اگر لاف تجرّد نزند

مرغ افسانه کجا لانه کند

(ج ۱، ص ۵۹۵، «شب و کوه»)

۵۷. اهمیت مینوی و معنوی کوه

کوه مهد همه پیغمبرهاست مهبط موهبت وحی خداست

کوه را زبده فرزندانی است
 غالباً هر چه نبوغ است و دهاست
 کوه برخاسته [خواسته؟] پُل منی بندد
 نردبانی است فرا رفته به ماه

که جهانشان به نظر زندانی است
 دست‌پرورده کوهستان‌هاست
 تا بشر را به خدا پیوند
 تا تو جانی به درآری از چاه

(ج ۱، ص ۵۹۵، «شب و کوه»)

«کوه» در اوستا با صفات پاکی، آسانی و آسایش دهنده آمده و نزد ایرانیان از جایگاه‌های سپندینه بوده و چنان که در وندیداد هم اشاره شده است، معتقد بودند که اهورامزدا و زرتشت در بالای کوه گفت‌وگو کردند (عفی‌فی، ۱۳۷۴: ۵۹۲). در شاهنامه، تقدس و اهمیت آیینی کوه به گونه پیوند بیشتر شاهان نامور با آن متجلی شده است. (۲۴) شهریار نیز با نظر داشت به ارتباط یزدانی پیامبرانی چون حضرت موسی (ع) و حضرت محمد (ص) با کوه و شاید پیشینه نیک اساطیری آن، کوه را واسطه انسان و یزدان و مکانی ستوده دانسته است.

۵۸. مهرگیا

باغبان تا سر مهرش همه با هرزه گیاست

گل خزان می شود و مهرگیا می میرد

(ج ۱، ص ۳۰۷، قصیده «صبا می میرد»)

گیاهی است که شکل ظاهری آن به پیکره آدمی می ماند و از این جهت در افسانه‌ها و ادبیات به آن توجه شده است. این نکته نیز گفتنی است که مرحوم ملک‌الشعراى بهار، «مهرگیا» را هم جنس با گیاهی دانسته‌اند که در اساطیر از آب پشت گیومرت روید (یاحقى، ۱۳۷۵: ص ۴۰۸).

۵۹. همای

سایه همای و استخوان خواری آن:

قانع به استخوانم و از سایه تاج بخش

با همتی که بال‌هما می دهد به دل

(ج ۱، ص ۱۲۷، غزل «غناى غم»)

انگاره همایونی سایه این پرنده در شاهنامه نیز دیده می‌شود:
جهان ویژه کردم به دین خدای به کشور برافکنده سایه همای
(۸۵۱ / ۱۲۴ / ۶)

۳. صحنه پردازی‌های حماسی و وزن شاهنامه در دیوان شهریار

الف - صحنه پردازی‌های حماسی: بهره‌یابی از واژگان ویژه رزم‌آوری و ساختن تصاویر حماسی در اشعار غیرحماسی، از سنت‌های متداول سخن پارسی است؛ و در بیشینه این موارد، کاربردهای تشبیهی و استعاری و نمادین رزم‌افزارها و نام‌ها و صحنه‌ها اراده می‌شود. در شعر شهریار هم نمونه‌های فراوانی از این حماسه پردازی‌ها دیده می‌شود؛ نمونه را در بیت زیر:

شهسوار شمرم و تیغ جهانگیرم قلم

خضم اگر منکر شد این شمشیر و این میدان همی

(ج ۱، ص ۳۴۲، قصیده «خانه احسان»)

مفاخره یا به اصطلاح «رجزخوانی» ادبی شاعر در مصراع دُوم، یادآور این بیت پرآوازه استاد توس است که به گفته محمود: «مردی از او همی زاید.» (نظامی عروضی، ۱۳۷۶: ۶۵).

نجویم بر این کینه آرام و خواب من و گرز و میدان و افراسیاب

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱۷۱ / ۱۴ / ۴)

مهم‌ترین و دراز دامن‌ترین شعر حماسه‌گونه استاد شهریار، قصیده ۴۹ بیتی «من و شیر» (ج ۲، ص ۹۶۵ - ۹۶۳) است که اصل داستان آن از «بشرین عوانه» شاعر دوره جاهلی عرب است که برای رسیدن به معشوق، شیری را می‌کشد و ضمن قصیده‌ای به او گزارش می‌دهد. مطلع چکامه در ترجمه پارسی شهریار که به پیروی از شاهنامه و آثار حماسه‌گونه دیگر در بحر مُتقارب سروده شده، چنین است:

نبودی تماشا کنی ای پری که چون پنجه کردم به شیر نری

این بیت همچون بیت آغازین نخستین داستان به تعبیر سعدی، «حماسی» باب

پنجم بوستان است:

مرا در سپاهان یکی یار بود که جنگاور و شوخ و عیار بود

در هر دو روایت، نشستن واژه «پری» و «یار» در سرآغاز سخن، روحیه و ذهنیت غیر حماسی این دو گوینده بزرگ را بیان می‌کند. ۹ بیت سپسین در قصیده شهریار، توصیف هیبت و هیئت شیر است که دو نکته در آن، شایان اشاره است: نخست، سخن‌گفتن جانور درنده با پهلوان که از ویژگی‌های ددان و پتیارگان اساطیری و حماسی است:

نبودی ببینی که خود شیر گفت
فری بر چُنین بُرز و بازو، فری
در شاهنامه نیز ازدهای خان سوم رستم در برابر تهمتن رجز می‌خواند:
چُنین گفت دزخیم نر ازدها
که از چنگ من کس نیابد رها
سد اندر سد این دشت جای من است
بلند آسمانش هوای من است

(۳۷۷ و ۳۷۶/۹۶/۲)

دو دیگر، وصف مبالغه آمیز شیر که بعضی از آنها مانند «بودن عقرب و ازدها در هر تار موی شیر»، «به هم زدن یک لشکر با هر بار افشاندن یال و دم» و «همانندی میان شیر به تنگه کوه و سینه به دشت پهناور»، فراتر از مبالغات شاهنامه و قابل سنجش با تصویرهای اسدی در گرشاسپ نامه است؛ چون «در حماسه سَرایِی، مبالغه به شیوه قصیده سَرایان با اسدی آغاز می‌گردد.» (مقاله «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه» از خالقی مطلق، در: دهباشی، ۱۳۷۲: ۱۲۹). بر این پایه، تواند بود که شهریار هم زیر تأثیر قالب شعر به همان آیین راه مبالغه را پیموده است. در بیت ۱۲، دلاور تازی برای اسپ گریزان و شمیده خویش، واژه «خر» را به کار می‌برد:

چو پهلوی تهی کرد از او خنگ من
بگفتم بمیری نه خنگی، خری
در شاهنامه نیز سهراب «رخش» رستم را به همین لفظ خوار می‌دارد:

به رزم اندرون، رخس گویی خر است
دو دست سوار از همه بدتر است
(۷۱۴/۲۲۵/۲)

چگونگی آوردگاه شیر و پهلوان هم به سان موارد شاهنامه است:

به جایی نهاده است قصد از دو شیر
که شاهین نیارد زد آنجا پری
در شاهنامه نیز آشیانه شیر و رزمگاه یلان، دور از گروه و چنان است که عقاب و پیل را یارایی گذر از آن نیست:

در آن نیستان بیشه شیر بود
که پیلی نیارست از اونی درود

(۲۹۳/۹۱/۲)

به دشتی رسیدند کاندز زمی
 نه بر آسمان کرکسان را گذر
 ندیدند جایی پی آدمی
 به خاکش سپرده پی شیر نر
 (شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۴/۴۹/۷۶۳ و ۷۶۴)

عقاب دلاور بر آن راه شیر
 نپژد وگرچند باشد دلیر
 (۱۰۵/۱۷۲/۶)

در چند بیتِ مربوط به نبرد شیر و دلاور نیز که به برتری شاعر فرجام می‌یابد، این بیت قابل توجه است:

فرود آمدش بر کمر صاعقه
 دو پیکر به جا ماندش از پیکری
 تصویر مصراع دُوم برای بیان دو نیمه‌شدن میان شیر، معادل این بیت شاهنامه است:

به دو کرده زخمی ز سر تا میان
 زیک پوست کرده دو شیر ژیان
 (شاهنامه به تصحیح مول، ۴/۱۱۴۸/۴۲۴)

در پایان قصیده نیز گفتارهای تعلیمی برگرفته از داستان، مانند غریبی و الاهمت‌ان، مرگ با آزادگی و ناسازگاری روزگار با برمنشان و آزادگان آمده است که همانند مطالب حکیمانه میان و پایان روایت شاهنامه است. در بررسی ساختار عمودی و افقی قصیده از نظر چگونگی و حماسه‌سازی، یا به بیانی بهتر «پرداخت داستان پهلوانی»، می‌توان گفت که گرچه درونمایه قصیده یک مضمون یا بن‌مایه حماسی است و به تناسب آن در مواردی از واژگان و تصاویر و تعبیرات زیبای حماسی و شاهنامه‌ای استفاده شده - به استثنای چند نمونه - از دیدگاه ساخت داستانی و روند روایتی، جنبه حماسی سخن فروتر است و آن اوج و شکوه دلاوری‌های شاهنامه در آن دیده نمی‌شود. نمونه‌های گواه این گفته، یکی درخواست شاعر از شیر برای پرهیز از نبرد پس از رویارویی با او است که کاملاً ناساز با صحنه‌های مشابه در شاهنامه است؛ دُوم، زاری و سوگ آمیخته با پند شاعر بر سر پیکر شیر کشته شده است که باز، سبب فرود و کاستی شور حماسه‌گونه نبرد است. نکته مهم دیگر این است که داستان نبرد شاعر تازی با شیر برای رسیدن به معشوق را به صورت کلی می‌توان با روایت هفت‌خان اسفندیار مقایسه کرد که در آنجا نیز پهلوان رویین تن برای رسیدن به زندان جای خواهران - که یکی از آنها نیز همسر وی

است - و رهاندن آنها از بند ارجاسپ و تورانیان، از هفت مانع اهریمنی که یکی از آن دشواری‌ها «شیران پیل پیکر» است، عبور می‌کند؛ و البته نیازی به توضیح ندارد که هدف غنایی پهلوان - شاعر عرب با آرمان ملی یل شاهنامه، سد اندر سد متفاوت است. این مطلب هم که از بررسی سنجشی قصیده با شاهنامه حاصل می‌شود، افزودنی است که داستان نبرد پهلوان و شیر، به تأثیر از قالب شعر دچار اطناب شده و این، با ایجازهای هنرمندانه شاهنامه در وصف نبردها مغایر است.

ب - وزن شاهنامه در دیوان شهریار: وزن شاهنامه یا به اصطلاح عروضی «بحر متقارب مثنیٰ محذوف یا مقصور»، یکی از مشهورترین و پرکاربردترین اوزان عروض شعر پارسی است. دربارهٔ بنیاد و ریشهٔ این وزن، چند نظریهٔ مختلف وجود دارد: تئودور نولدکه آن را مأخوذ از ادب عربی می‌داند (مار، ۱۳۶۲: ۲۲۴)؛ امیل بنونیست معتقد است که بحر متقارب، حاصل تطبیق شعر هجایی با قواعد عروض عربی است (همان، ص ۲۲۶)؛ کراچکوفسکی آن را در عربی برگرفته از ایران می‌داند (همان)؛ پروفیسور مار، مرده‌ریگ وزن هجایی ایران پیش از اسلام می‌شمردش (همان، ص ۲۲۵ و ۲۲۷) و برتلس با رویکرد به این باور تازی پژوهان که بحر متقارب در شعر آغازین عرب بسیار بسیار اندک دیده شده است، پندار ایرانی بودن آن را استوارتر می‌داند (برتلس، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۴۹)؛ دکتر وحیدیان کامیار بر آن است که بحر متقارب پارسی و عربی متفاوت است و جزو اوزان مشترک نیست (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۳: ۷۰-۶۷)؛ و سرانجام دکتر مرتضوی، این بحر را وزن و آهنگی کهن و اصیل با ظرفیت بیانی سرودهای سنگین و حماسی می‌داند که بعداً با عروض عربی تطبیق داده شده است (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۱۴۶ و ۱۴۷). به هر روی، این بحر ظاهراً ایرانی - با توجه به بیش‌تر دیدگاه‌ها - که بیش‌تر با شاهنامه ملازمت و آوازه دارد، پیش‌تر از فردوسی نیز پیشینهٔ کاربرد حماسی داشته است. از رودکی نیز تک بیتی حماسی در بحر متقارب بازمانده است که گمان زده‌اند در اصل جزو داستانی بوده است (بهمی، مرداد و شهریور ۱۳۷۴: ۳۶).

ز قلب آن چنان سوی دشمن بتاخت که از هیبتش شیرنر آب باخت (۲۵)
همچنین به تحقیق آقای عروت‌الله طائر - پژوهشگر تاجیکستانی - یکی از سه بیت برجای‌مانده از شاهنامهٔ مسعودی مروزی در بحر متقارب است (طائر،

۱۳۷۳: ۷۰). بهره‌گیری درست رودکی، مسعودی، دقیقی و مهم‌تر و برتر از همه فردوسی از این وزن، سبب معروف‌شدن آن به بحر ویژه حماسه در شعر پارسی شده است و البته جز از نفوذ و شهرت شاهنامه، ویژگی خود وزن را نیز نباید نادیده گرفت که در گروه وزن‌های به تعبیر دکتر شفیعی کدکنی «خیزابی» است؛ یعنی «ساختمان تکرار و شوق تکرار در آنها به‌طور خاصی احساس می‌شود و وزن تند و متحرکی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۳۹۳ و ۳۹۶) و در قیاس با ارکانی چون «مفاعیلن» و «فاعلاتن» و «مستعلن» و غیره، صلابت و کوبندگی و سرعت تکرار ویژه‌ای دارد که آن را با لحن مردانه و ضربی حماسه سازگار می‌کند. همین خصایص و موفقیت شایان توجه فردوسی در استفاده استادانه از این وزن و تقلیدهای فراوان شاهنامه سبب شده که سرایش منظومه‌ای پهلووانی و حماسی در بحری غیر از متقارب تجربه‌ای ناموفق محسوب شود چنان‌که دکتر مرتضوی دلیل بنیادی خامی شاهنامه مسعودی را به کارگیری وزن ویژه ترانه‌های محلی و اشعار غنایی برای آن می‌داند (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۱۴۶). با این حال، اگرچه در عرصه عروض پارسی، «بحر متقارب» به‌عنوان وزن ویژه و انحصاری روایات ملی و منظومه‌های حماسی شناخته می‌شود، این اشتها و خصوصیات متناسب با حماسه دلیل آن نیست که موضوعات غیرحماسی را نمی‌توان در این وزن سرود. استوارترین مثال‌های ناقض چنین پنداری را از خود شاهنامه می‌توان یافت که مضامین تعلیمی و بزمی و مرثیه و غیره و به‌طور کلی «موضوعات غیر حماسی» را به بهترین وجهی در همین بحر گنجانده که برخی از آنها در نوع و زمینه خود از برترین‌های سخن پارسی است. (۲۶)

از نمونه‌های پیش از شاهنامه، این قطعه غنایی از رودکی قابل ذکر است:

مسی لعل پیش آر و پیش من آی به یک دست جام و به یک دست چنگ
از آن مسی مراده که از عکس او چو یاقوت گردد به فرسنگ، سنگ

(رودکی، ۱۳۷۸: ۵۸)

یا مثنوی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی که سی سد و اندی بیت از آن باقی مانده و در بند و حکمت به بحر متقارب است. مهم‌ترین نمونه غیرحماسی پس از شاهنامه و حتی سراسر تاریخ ادب پارسی، سعدی‌نامه یا همان بوستان است؛ که به گمان بسیار، شیخ تجربه‌های موفق ابوشکور و به‌ویژه فردوسی در باب گنجاندن گفتارهای

حکمت‌آمیز در این بحر حماسی را به گاه نظم بوستان به دیده داشته است. وسعت کاربرد بحر متقارب برای موضوعات جز از حماسه تا جایی بوده است که بسیاری از شاعران از جمله خود سعدی در این وزن غزل سروده‌اند؛ که بررسی و ارائه آنها سبب تطویل سخن می‌شود و باید در گفتاری دیگر بدان پرداخت. کوتاه سخن اینکه استاد شهریار نیز با در نظر داشتن آثار موفق غیر حماسی که به وزن شاهنامه سروده شده، در عین آگاهی بر مشخصه و کاربرد جای اصلی این بحر، چندین نمونه از اشعار خویش را در وزن مشهور شاهنامه و ادب حماسی پارسی سروده‌اند که همچون تجربه‌های بزرگان پیشین، نغز و هنری است؛ به همان سان که قصیده حماسه‌گونه «من و شیر» را نیز با عنایت به محتوایش در همین وزن در پیوسته‌اند. مطلع‌های اشعار در بحر متقارب شهریار بدین قرار است:

۱. به اشک محبت کن این خاک، گل که خفته است اینجا یکی پاکدل
(ج ۱، ص ۴۹۷، مثنوی «به خاک حسین مجلل»)
۲. نبودی تماشا کنی ای پری که چون پنجه کردم به شیر نری
(ج ۲، ص ۹۶۳، قصیده «من و شیر»)
۳. منوچهر قدسی است استاد ثلث صفاهانی و گوهری شب چراغ
(ج ۳، ص ۲۶۴، قطعه «خط ثلث»)
۴. پسر جانم ای شهد و شادی من تویی هدیه حق و هادی من
(ج ۳، ص ۳۲۳، مثنوی «به فرزندم هادی»)
۵. خدا حافظ ای دوستان عزیز که زحمت از این خاک کم می‌کنیم
(ج ۳، ص ۳۴۷، قطعه «تودیع دوستان رضاییه»)
۶. عرب‌زاده طراح قهار فرش نبوغ شگفتی است در کار فرش
(ج ۳، ص ۳۴۹، قصیده «کارگاه هنری استاد عرب‌زاده»)
۷. فلک با تو چندی امان می‌دهد در باغ سبزت نشان می‌دهد
(ج ۳، ص ۴۴۶، قطعه «خدا را به جان بندگی کن»)

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره تأثرات وسیع خاقانی، رک: ۱. اردلان جوان، سیدعلی: تجلی شاعرانه اساطیر و

روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷؛ ۲. مقاله «خاقانی بر خوان رنگین فردوسی» از دکتر مهدی نوریان که در مجموعه مقالات همایش سه‌روزه «فردوسی در قلمرو تاریخ و فرهنگ»، در بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به چاپ خواهد رسید.

۲. در تمامی موارد، بازبردها بدین چاپ از شاهنامه است و در صورت استفاده از نسخه‌ای دیگر، اشاره خواهد شد.

۳. این اشارت ستایش‌انگیز در بیت دیگری از شهریار نیز آمده است:

خیمه سبز و بلند تهمتن زان فردوسی است آن والا سخن

(ج ۱، ص ۴۱۶، مثنوی «مولانا در خانقاه شمس»)

۴. منظومه‌ای است به بحر متقارب در گزارش جنگ‌های عباس میرزا به فرمان فتحعلی شاه با سپاهیان مهاجم روس در آن سوی ارس که فتحعلی‌خان صبای کاشانی در چهل هزار بیت و در طی سه سال سروده است.

۵. ضبط متداول بیت همان است که از تصحیح ژول مول در متن مقاله آمده است؛ اما در چاپ معتبرتر مسکو بیت چنین است:

هنر نیز ز ایرانیان است و بس ندادند کمرگ ژیمان را به کس

(۲۲۲۵/۴۳۱/۷)

۶. متن کامل این شعر را استاد شهریار در سالگرد جشن فردوسی - که از طرف اداره کُل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی در آبان‌ماه ۱۳۴۸ برگزار شد - خود قرائت کردند.

۷. برای نمونه، رک: ۱. رنجبر، احمد: جاذبه‌های فکری فردوسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳؛

۲. چوبینه، سجّاد: حکمت عملی و نظری در شاهنامه، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۷.

۸. حکیم‌اچو کس نیست گفتن چه سود از این پس بگو کافرینش چه بود

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۲۹/۵)

۹. برای بحث بیشتر و نمونه‌های دیگر، رک: ۱. ریاحی، محمد امین: فردوسی، طرح‌نو،

۱۳۷۵، صص ۳۱۴ - ۳۱۱؛ ۲. ابوالحسنی، علی: بوسه بر خاک پی حیدر، انتشارات عبرت،

۱۳۷۸، صص ۳۰۰ - ۲۷۵.

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
 زهامون بسه گردون برافراشتی
 نشسته بر او شاه فرمانروا
 شگفتی فرو مانده از بخت اوی
 مر آن روز را روزنو خواندند
 برآسوده از رنج تن، دل زکین
 می و جام و رامشگران خواستند
 بسه ما ماند از آن خسروان یادگار

۱۰ و ۱۱. به فرّکیانی یکی تخت ساخت
 که چون خواستی دیو برداشتی
 چو خورشید تابان میان هوا
 جهان انجمن شد بر آن تخت اوی
 بسه جمشید بر، گوهر افشاندند
 سر سال نو هر رمز فوردین
 بزرگان بسه شادی بیاراستند
 چنین جشن فرسخ از آن روزگار

(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۴۴/۵۵ - ۴۸)

۱۲. برای دیدن مشابهت‌های جمشید و خورشید، رک: ۱. پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه، ۱۳۷۵، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ ۲. شمیسا، سیروس: طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، نشر میترا، ۱۳۷۶، ص ۹۹ - ۹۷؛ ۳. برومند سعید، جواد: «جمشید و خورشید»، چیتا، سال سوم، شماره ۲، مهر ۱۳۶۴، ص ۱۳۶ - ۱۳۰.

۱۳. در این باره، رک: ۱. مرتضوی، منوچهر: در مکتب حافظ، انتشارات ستوده تبریز، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۲۳۵ - ۲۲۵؛ ۲. یاحقی، محمد جعفر: فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۶۶ و ۲۵۴.

۱۴. چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکسایک ندادش سَسْخُن را درنگ
به آزهش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد
(شاهنامه به تصحیح خالقی مطلق، ۱/ ۵۲/ ۱۸۵ و ۱۸۶)

۱۵. برای آگاهی بیشتر، رک: «سلاح مخصوص پهلوان در روایات حماسی هند و اروپایی»، در: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۳۹۰ - ۳۶۳.

۱۶. ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند
۱۷. برای آگاهی از چیستی آن، رک: آیدنلو، سجاد: «نوش دارو چیست؟»، چیتا، شماره ۱۷۱، مهرماه ۷۹، ص ۵۲ - ۴۵.

۱۸. برای آگاهی بیشتر، رک: ۱. بهار، محمد تقی: سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی، به کوشش کیومرث کیوان، انتشارات مجید، ۱۳۷۷، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ ۲. دوستخواه، جلیل: اوستا، انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴ (پیش‌گفتار)؛ ۳. معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۵ - ۱؛ ۴. تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، ۱۳۷۶، ص ۳۷ و ۳۸.

۱۹. برای ملاحظه این داستان در شاهنامه، رک: شاهنامه، ج ۹، ص ۲۸۲ - ۲۸۰.
۲۰. برای آگاهی بیشتر، رک: حاکمی، اسماعیل: دهقان در زبان و ادب فارسی، سخن، ۱۳۵۷.
۲۱. حافظ می‌فرماید:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حُسن

بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجبی است

۲۲. فرّخی می‌گوید:

گفتم نهان شوی تو چرا از من ای پری

گفتا پری همیشه بود ز آدمی نهان

۲۳. در این باب، رک: سلطانی گرد فرامرزی، علی: سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران، انتشارات

مبتکران، ۱۳۷۲، ص ۲۲ و ۲۳.

۲۴. مانند آرام‌جویی گیومرت در کوه، دریند شدن ضحاک در کوه، ناپدید شدن کیخسرو در

کوه، یاری رسانی سروش به خسرو پرویز در کوه و غیره.

۲۵. این بیت در دیوان رودکی به کوشش دکتر جعفر شعار (ص ۷۰) در میان تکبیت‌های

شاعر و با قافیۀ «تاخت» در مصراع دوم آمده است.

۲۶. نمونه‌ها توصیف زیبایی رودابه در داستان زال و رودابه یا این دو بیت تعلیمی که به باور

نگارنده، عصارۀ کل ادب تعلیمی و حکمی پارسی است:

پرستیدن دادگر پیشه کن ز روز گذرکردن اندیشه کن

به نیکی گرای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس

کتابنامه

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. ۱۳۶۹. فردوسی‌نامه. ج ۳. انتشارات علمی.
- براهنی، رضا. ۱۳۷۵. بحران رهبری نقد ادبی و رسالۀ حافظ. انتشارات ویستار.
- برتلنس، یوگنی ادواردویچ. ۱۳۷۴. تاریخ ادبیات فارسی. ترجمۀ سیروس ایزدی. ج ۱. انتشارات هیرمند.
- بهار، مهرداد. ۱۳۶۹. بندهشن (فرینخ‌دادگی). انتشارات توس.
- _____ . ۱۳۷۵. پژوهشی در اساطیر ایران. ویراسته دکتر کتایون مزداپور. انتشارات آگه.
- بهیمانی، سیمین. تابستان و پاییز ۷۹. «حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست»، فصل‌نامه کرمان، س ۱۰، ش ۳۷ و ۳۸.
- بهمنی، اردشیر. مرداد و شهریور ۱۳۷۴. «معرفی آثار رودکی به اجمال»، گلچرخ، ش ۱۱.
- خالقی مطلق، جلال. زمستان ۱۳۷۴. «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه»، ایران‌شناسی، س ۷، ش ۴.
- دوستخواه، جلیل. خرداد و تیر ۱۳۷۵. «شاهنامه‌شناسی در راه رهایی از آشوب»، آشنا، س ۲۹.
- _____ . ۱۳۶۹. داستان رستم و سهراب و روایت نقالان، به نقل و نگارش مرشد عباس وزیری. انتشارات توس.
- _____ . ۱۳۷۷. اوستا و کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. ج ۴. انتشارات مروارید.

- دهباشی، علی. ۱۳۷۲. گل رنجهای کهن. نشر مرکز.
- رودکی، جعفرین محمد. ۱۳۷۸. دیوان شعر. به کوشش دکتر جعفر شعار. نشر قطره.
- ریاحی، محمدامین. آذر ۱۳۶۹. «نقد افسانه فردوسی و محمود»، کلک، ش ۹.
- _____ . ۱۳۷۲. سرچشمه های فردوسی شناسی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ . ۱۳۷۵. فردوسی. طرح نو.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۱. «اسطوره های عصر ما را آیندگان خواهند خواند» (گفت وگویی نامه فرهنگ با دکتر بهمن سرکاراتی)، نامه فرهنگ، س ۲، ش ۳.
- _____ . ۱۳۷۸. سایه های شکار شده. نشر قطره.
- سرور مولایی، محمد. ۱۳۷۹. «اینکه در شهنامه ها آورده اند، زد فتر نبشته گه باستان» (درباره تناور درخت دانای توس). مرکز خراسان شناسی.
- سنایی، ابوالمجد مجدودین آدم. ۱۳۷۴. حدیقة الحقیقة. تصحیح مدرّس رضوی. چ ۴. انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۳. موسیقی شعر. چ ۴. انتشارات آگاه.
- شهریار، محمدحسین. دیوان اشعار، ج ۱ و ۲، انتشارات زرین و نگاه، چاپ دهم، ۱۳۷۰؛ ج ۳، کنگره بزرگ داشت شهریار، تهران، ۱۳۷۱.
- صدیقیان، مهین دخت. ۱۳۷۵. فرهنگ اساطیری - حماسی ایران. ج ۱. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۴. حماسه سَرای در ایران. چ ۴. انتشارات امیرکبیر.
- طائر، عروت الله. ۱۳۷۳. «تشخیص داستان مسعودی مروزی از لحاظ وزن، شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی»، زیر نظر مهرباب اکبریان، مرکز مطالعات ایرانی.
- عطار، فریدالدین. ۱۳۷۴. منطق الطیر. به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین. چ ۱۰. انتشارات علمی و فرهنگی.
- عفیفی، رحیم. ۱۳۷۴. اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی. انتشارات توس.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۳. شاهنامه. به تصحیح ژول مول (با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی). چ ۴. انتشارات سخن.
- _____ . ۱۳۷۴. شاهنامه چاپ مسکو. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. چ ۲. دفتر نشر داد.
- _____ . ۱۳۶۸. شاهنامه. به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق. دفتر یکم. تهران: انتشارات روزبهان.
- _____ . ۱۳۷۳. شاهنامه. به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق. دفتر چهارم. کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- قائنی، میرزا حبیب. ۱۳۶۳. دیوان اشعار. با مقدمه و تصحیح ناصر هیری. انتشارات گلشایی و ارسطو.

- مرتضوی، منوچهر. ۱۳۷۲. فردوسی و شاهنامه. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. معین، محمد. ۱۳۵۵. مزدیسنا و ادب پارسی. ج ۱. انتشارات دانشگاه تهران.
- نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر. ۱۳۶۸. واژه‌نامه مازندرانی. با مقدمه دکتر فریدون جنیدی. بنیاد نیشابور.
- نظامی عروضی. ۱۳۷۶. چهار مقاله (از تصحیح علامه قزوینی). به گزارش دکتر سعید قره‌بگلو و دکتر رضا انزابی‌نژاد. نشر جامی.
- وحیدیان کامیار، تقی. ۱۳۷۳. بررسی منشأ وزن شعر فارسی. ج ۲. انتشارات آستان قدس رضوی.
- همایون قزخ، رکن‌الدین. ۱۳۷۷. پژوهشی نو پیرامون شاهنامه و فردوسی. انتشارات اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. ج ۲. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.
- مار. یو. ن. ۱۳۶۲. «وزن شعری شاهنامه»، هزاره فردوسی، دنیای کتاب.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی